

نویسندگان: شریف لک زایی

منبع: علوم سیاسی ۱۳۸۴ شماره ۳۰

اشاره:

بخش نخست فکر سیاسی امام موسی صدر در شماره ۲۹ فصلنامه علوم سیاسی منتشر شد. در بخش دوم گوشه دیگری از اندیشه سیاسی ایشان ارائه و دیگر مؤلفه‌ها و عناصر اساسی از فکر سیاسی امام موسی صدر برجسته می‌گردد. گفتنی است غالب عناوین و تیترهای انتخابی در صدر مباحث از نگارنده است. در مباحث فراروی، همانند بخش نخست، افزون بر حذف برخی مباحث و کوتاه کردن متن‌ها و نیز ویرایش صوری، هیچ‌گونه دخل و تصرفی در گفتار و نوشتار امام صدر انجام نشده و مطالب ایشان به طور مستقیم آمده است. انسان‌شناسی

از نظر اسلام، انسان در جهان بینی آفرینش امتیاز به خصوصی دارد؛ زیرا سرشت او پاک و فطرت او به دین حق کشانیده می‌شود. او تنها موجودی است که می‌تواند راه راستی را که برای او ترسیم شده برود و یا از این راه منحرف و گمراه گردد. او چنین آفریده شده تا در کسب کمال، آزاد و مختار باشد نه آن که مانند فرشتگان راهی را جز تسبیح خدا نشناسد و در کمال خود مجبور باشد. انسان در نظر اسلام به مقام شامخ نمایندگی خدا در زمین مفتخر گشته، کلید اسرار آفرینش به او سپرده شده و راه کشف حقایق و وسیله دست یافتن به همه چیز به او تعلیم داده شده است. فرشتگان در برابر او سجده کرده و مقرر شده است که همه نیروهای جهان هستی مسخر او گردند و یگانه راه او برای رسیدن به مقام بلند نمایندگی خدا در زمین آن است که نیروها و استعدادهای شگرف خود را به کار برده و با دانش، به حقیقت جهان هستی و نیروهای گوناگون آن واقف گردد و قوانین آن را کشف کند. اسلام همه قوانین خود را بر این مفهوم انسان‌شناسی استوار ساخته و بر همین مبنا روابط فرد را با دیگران، روابط شخص را با جامعه و روابط همگی را با جهان تنظیم کرده است.^۲

[چنین انسانی جانشین خدا در زمین است] خلیفه و به تعبیر دیگر نماینده کسی است که به طور مستقل و با اراده و اختیار، آرا و منویات شخص را طبق برنامه ترسیم شده، همراه با اعتماد به شناسایی مخصوص و تصرفات حکیمانه تنفیذ و اجرا می‌کند. تحقق این مقام در خارج باید همراه با آزادی کامل در تصرفات به وجود آید. (همان آزادی که فرشتگان آسمان از آن بیم داشتند و تأکید کردند که این انسان با این کیفیت و با این که راه‌های خیر و شر به روی او باز است در آینده منشأ فسادها و خون‌ریزی‌ها می‌گردد. ولی تنها اختیار و آزادی اراده نمی‌تواند برای انسان فضیلت ایجاد کند،

بلکه همه کرامت و فضیلت انسان در این است که راه خیر و صواب را اختیار نماید و پیمودن این راه فقط به وسیله علم ممکن خواهد بود. همان علم و دانشی که عنصر اصیل و پایه و اساس مقام نمایندگی و خلیفه الهی انسان در روی زمین است.

عبادت در نظر اسلام برای راضی ساختن خداوند یا سود رساندن به او نیست و همچنین برای رفع غضب یا بزرگداشت او نمی‌باشد. عبادت خدا اخلاص در بندگی او و یکتاپرستی است و از این جهت انسان را از پرستش همه کس و همه چیز می‌رهاند و همه بت‌ها را در نظر او می‌شکند؛ زیرا تمام ذرات وجود و سراسر هستی او در بندگی خدا قرار می‌گیرد و جایی در عقل و فکر و جسم و روح او برای پرستش دیگری باقی نمی‌گذارد. عبادت، در نظر اسلام، سبب احساس نزدیکی به خداوند در انسان است و در نتیجه یک احساس قدرت و توانایی زایدالوصفی را در او به وجود می‌آورد که از این تقرب و نزدیکی به خدا سرچشمه گرفته است. این قدرت روحی سبب می‌شود که از همه نواقص و مضرات نفس در امان باشد. عبادت در اسلام، حضور در پیشگاه الهی است و این حضور و راز و نیاز و مصاحب موجب اکتساب و تشریف به صفات عالی الهی می‌گردد و به همین دلیل می‌توان عبادت را مصدر همه کمالات شناخت.^۳ جامعه‌شناسی

جامعه نیز در اسلام مفهوم معینی دارد. جامعه در این تفسیر از وجود انسان سرچشمه گرفت و برای رفاه و سعادت انسان‌ها به وجود آمده است. به همین دلیل جامعه اسلامی نه رنگ فردی، اصالت فرد که همه سازمان‌ها و مقررات برای فرد تنظیم شده باشد، به خود می‌گیرد و نه رنگ اجتماعی، اصالت جامعه که به کلی فرد در آن فراموش شده است. جامعه اسلامی مؤسسه‌ای یکپارچه و به هم پیوسته یعنی یک طبقه‌ای است و به هیچ وجه اصل تعدد طبقات و کشمکش داخلی دایم میان این طبقات را به رسمیت نمی‌شناسد. در جامعه اسلامی این حقیقت مورد قبول است که هر فرد و یا دسته تحت تأثیر فعل و انفعالات محیط و عوامل طبیعی رنگ و صفت مخصوص پیدا می‌کند ولی این تنوع و یا به تعبیر صحیح‌تر، رنگارنگ بودن، سبب جدایی و اختلاف میان این افراد و دسته‌ها نشده و بلکه موجب همکاری و داد و ستد بوده و چون تابلویی یگانه و رنگارنگ می‌باشد. این افراد و دسته‌های متنوع همگی در یک مسابقه عمومی برای کسب رضایت خدا به یکدیگر کمک کرده یک قافله پیشرو را به وجود می‌آورند. این نوع «وحدت کلمه» در وجود انسان دیده می‌شود و در جهان آفرینش به چشم می‌خورد؛ اجزا و اعضای گوناگون و رنگ به رنگ بوده و در عین حال یک واحد را تشکیل می‌دهد.^۴

انسان	نو،	زندگی	نو:	نقش‌های	یک	انسان	مسلمان
-------	-----	-------	-----	---------	----	-------	--------

هنگامی که ماه رمضان و روز عید به روزمرگی و عادت تبدیل می‌گردند، طبیعی است که از مظاهر زندگی عادی تجاوز نمی‌کنند و در ظرف زمانی محدود خود متوقف می‌شوند. اما ماه رمضانی که از ارکان اسلام است و عید فطری که از اعیاد اسلامی است خصوصیات کاملاً متفاوت دارند. رفتارهای سطحی و رسوم و عادت‌ها را در می‌نورند و از محدوده زمانی خارج می‌شوند. با این اوصاف متوجه می‌شویم که هدف این عبادات پس از عید است. ماه رمضان، زمان

آماده‌سازی و روز عید آغاز عمل است. در حقیقت، ماه رمضان برهه‌ای است که مابعد خود را تولید می‌کند و در روز عید، انسان جدید، زندگی تازه خویش را آغاز می‌کند. ابعاد وجودی این انسان با انسان پیشین متفاوت است. او با درک و فهم گسترده‌تری که به سبب یک ماه آموزش و ممارست، عمق و امتداد بیشتری یافته است زندگی می‌کند. او از احساسی رقیق‌تر، که از روزه کسب کرده، برخوردار شده است؛ روزه‌ای که او را با درد و رنج رنج‌دیدگان آشنا کرده است. او با نیرویی که آن را در تمرین الهی خود به دست آورده است، حرکت می‌کند. بنابراین پایداری و ثبات او افزون‌تر شده و صبر و اعتدالش رشد کرده است. این انسان بزرگ، با تحول عمیقی که در وجود خویش احساس می‌کند، در صبح روز عید، هنگامی که زکات می‌پردازد و نام پروردگار خویش را یاد می‌کند و نماز می‌گزارد، در این هنگام، جشن می‌گیرد تا خدا را شکر گزارد و شادمان باشد. آنگاه زندگی جدید خویش را آغاز می‌کند. این زندگی با حیات عادی او، آن زمان که در محدوده مسائل شخصی خود به سر می‌برد و روح خویش را در پيله منیت خود محبوس کرده بود، متفاوت است. بدین گونه احساسات و فعالیت‌های خویش را مهار می‌کند. او در ظاهر فردی از امت است، ولی، در حقیقت، خود یک امت است. او موجودی نامتجانس و قطعه‌ای غریب و ناهماهنگ در پیکر جامعه بود. چیزی بود غیر از آنچه الآن شده است. اینک جزئی حقیقی از امت خویش است که ابعاد وجود خود را با وجود هم‌نوعانش پیوند می‌زند و افق فهم و احساس خویش را به فهم و احساس دیگران نزدیک می‌سازد. در نتیجه، پیوند امت مستحکم‌تر و کنش و واکنش میان آن بیشتر و بازدهی آن افزون‌تر خواهد بود. اینک، پس از عید، دردهای نیازمندان، رنج‌دیدگان و محرومان را حس می‌کند و برای کاهش باری که بر پشت آنها سنگینی می‌کند، چاره می‌اندیشد و در این راه می‌کوشد. او اینک از مشاهده بی‌سواد، بیمار و منحرف دردمند می‌شود. این انسان جدید ما احتکار را نمی‌پسندد، پس خود احتکار نمی‌کند و اجازه نمی‌دهد در میان امتش احتکار کنند. احتکاری که مورد قبول او نیست، به احتکار کالا و نیازمندی‌های مادی مردم محدود نمی‌شود، بلکه او با احتکار علم، احتکار مقام، احتکار سازندگی و حتی احتکار دین و بهشت هم به شدت مخالفت می‌ورزد. او انسان‌ها، همه انسان‌ها را دوست دارد. و انحراف، کج‌روی، الحاد، و بی‌مبالاتی انسان را نمی‌پسندد و برای درمان آن تلاش می‌کند، آنچنان که فرزندان بیمار خود را درمان می‌کند. این است مسیر و خط مشی مسلمان پس از عید فطر: تلاش دایمی برای درمان مشکلات اجتماعی، تلاش برای احقاق حقوق طبقات محروم، کوشش مستمر برای ارتقای سطح زندگی اقشار محروم و توسعه همه مناطق مظلوم: تلاشی دایمی، پس از شناخت ابعاد و دامنه مشکلات جامعه و پس از شناسایی کسانی که از این مشکلات رنج می‌برند و پس از آمادگی روحی صابرانه و خلل‌ناپذیر؛ تلاشی که از فعالیت اجتماعی وسیله‌ای برای خدمت به انسان می‌سازد، و وسیله‌ای برای عبادت خداوند. خدا را می‌توان با خدمت به بندگان نیز عبادت کرد. انسان جدید ما که به موفقیت خود باور دارد، مردم را دوست می‌دارد، حتی منحرفان را، و برای درمان آنها تلاش می‌کند. محرومان را دوست دارد و برای درمان درد آنها تلاش می‌کند. با قلبی دردمند اما امیدوار، به دیدار نسل گم‌کرده راه می‌شتابد، با برخوردی مثبت، نه با اتهام زدن

به دیگران. با این ثروت، و با این سلاح، یعنی با انسان پس از عید، وطن خود را می‌سازیم و بساط ظلم و تبعیض را از جامعه خود بر می‌چینیم و به انسان خدمت می‌کنیم و این چنین عبادت می‌کنیم پروردگار بخشنده و مهربانمان را. ۵.

پیامبران؛ رهبران رهایی بخش

ذهن آدمی از سپیده دم آفرینش، همواره در پی شناخت بوده است. از همین رو در طی هزاران سال در خود و پیرامون خود، به کشف ناشناخته‌ها پرداخت و با تلاشی جانکاه در پی حقیقت گشت. آنچه بیش از همه آدمی را به تکاپو و می‌داشت و او را به اندیشیدن بر می‌انگیخت، ترس او بر سرنوشت خویش بود، زیرا که خود را در جهانی پر سطوت، که از زمین و آسمان بر او دشمنانی بزرگ را چیره می‌کرد، ناتوان می‌دید، و یارای برابری با آنها را نداشت. امنیت و ثبات دو انگیزه ژرف و دو هدف دور دست او، در پس نگاه‌های خیره و ترسان او در معمای طبیعت، بودند. برای تحقق امنیت و آسایش تنها دو راه پیش‌رو داشت: ۱. چیرگی بر طبیعت؛ ۲. سازش با طبیعت از هر راه ممکن. چون در آن دوران از تحقق امر نخست فرو مانده بود، به اکراه، به کوشش برای تحقق امر دوم تن داد. از این رو به بندگی اوهامی گوناگون پرداخت که خود آنها را خلق کرده بود. این امر در قرآن کریم و همچنین در تاریخ ادیان و عقاید به وضوح دیده می‌شود.

جهل که در آن هنگام دلیل موجهی بود، در روزگاران دیر پای دوره بت پرستی، مایه دوری انسان از جایگاه والایش بود. مقصود ما از بت پرستی، مفهومی اعم از نظام شرک آلود است. آنچه میان ساخته دست آدمی و موجودات معبود او، همچون اجرام آسمانی، درختان و حیوانات، مشترک است، همان وهم بر ساخته در این نمادهاست، که آدمیان به شیوه فریبکارانه و برای مجاب کردن عقل، در برابر آن اوهام فروتنی ورزیدند. چنان که ما کودکان را با سرگرمی ساکت می‌کنیم، آدمی نیز عقل خویش را این گونه خاموش ساخت. در آن مرحله طولانی و دشوار، آدمی بنا به غریزه ترس در برابر کائنات و طبیعت همچون خورشید و ماه سر تسلیم فرود آورد و به امید کسب روزی، در برابر حیوانات و درختان کمر خم کرد. پس از آن در برابر ساخته‌هایی که خیالش آنان را جسمیت بخشیده بود و نمادی از خدایانش بودند، تعظیم کرد. او این خدایان را در معبدهایی نزدیک خویش ساخت، تا هر گاه از چیزی می‌ترسید یا چیزی می‌خواست، به آنها پناه برد. این بت‌ها انسان را از علم آموزی و دریافت حقایق باز داشتند، زیرا به نظر او قدسیت این بت‌ها مانع اندیشیدن در ماهیت و کنه آنها می‌شد. آدمی به جای تحلیل و علت یابی رخداده‌ها، به این بسنده می‌کرد که حوادث بنابر اراده‌های غلوی جریان دارد. اگر احترام آنها بر او واجب است به ناچار جایگاه او کمتر از آن است که راز آنها را دریابد. بنابراین در خود این جرأت را نمی‌دید که از زیر سلطه طبقه‌ای از مردم، که اعتقاد داشت قداست خدایان را دارند، به در آید، او اعتقاد داشت که سرنوشت جهان، ثابت و دگرگون ناپذیرند. نظام‌های مقدس است که مشکلات را آفریده و با مقدراتش بازی می‌کند، و چون چیزی نداشت که با او برابری کند، از روی درماندگی و به سبب رنجی که از او می‌برد، نزدیکش شد. این نظام شرک آلود در خدمت بت‌هایی بشری بود، مانند طبقات بزرگان و اشراف و شاهان و ثروتمندان.

افزون بر این انسان هر خرافه‌ای را باور داشت. این خرافه‌ها را بر فلسفه سستی که با ظواهر طبیعت پیوند داشت، بنا می‌کرد. اگر قمر در برج عقرب بود، آن را شوم می‌پنداشت و دست از حرکت و کار می‌کشید؛ می‌ترسید به شری از سوی خداوند دچار شود، زیرا که در آن زمان مزاج خداوند - نعوذبالله - مضطرب و در معرض بحران‌های عصبی بود. نیز به‌هایی از عادت و سنت را می‌پرستید. این سنت و عادت سنگین‌ترین غل و زنجیر بر دست و پای آدمی و پر اثرترین عامل در جمود و واپس ماندگی او بودند. ذات او مظهر بزرگترین بت‌ها بود، و چه بسا همچنان نیز باشد. آن ذات را می‌پرستید و هیچ چیز را نمی‌دید، مگر از دیده آن. حق آن بود که «ذات» حق می‌دانست، هر چند باطل باشد و باطل همان بود که ذات می‌گفت اگر چه بر حق باشد.

انسان در فراز و فرودهای تاریخ چنین بود و بدین گونه اجتماعش شکل گرفت. یکی از فضایل انسان - در آن دوران نیز انسان فضایی داشت - این بود که به تجاربش آگاه بود و از نتایج آن سود می‌برد. و رفته رفته بنابر قوانین مسلم پیشرفت کرد، قوانینی که ما آنها را الهی می‌دانیم و دیگران آن را مادی می‌خوانند. وقتی فلسفه به صورت قوام یافته و پخته ظهور یافت، فلاسفه ندای آزادی انسان را از زنجیرهایش سر دادند، و مردم را به شکستن بت‌های گوناگونشان فرا خواندند. اما واپس گرایان و سوداگران عقیده برچسب الحاد و کفر بر آنان زدند، و دعوتشان را با منزوی کردنشان از مردم ناکار آمد کردند و آنچه به منزوی شدن فلاسفه کمک کرد این بود که آنان عقل را مخاطب می‌ساختند نه دل را، همچنان که حتی امروز کمتر کسی از مردم تحت تأثیر این زبان قرار می‌گیرد و به آن پاسخ می‌گوید. از این‌رو دیگر برای پیشرفت اجتماعی و به کمال رساندن آن، چاره‌ای جز دخالت خدای سبحان نبود.

کار رسولان در اثر بخشی، به کلی، با فلاسفه متفاوت است، زیرا پیامبران عقل آدمی را در چارچوب وجدانش مخاطب می‌ساختند و دین چنان که متخصصان، آن را با الهام از پیامبر، این گونه تعریف کرده‌اند: «فطرتی است که انسان را به خالقش پیوند می‌دهد» و دعوت الهی از این فطرت آغاز شد. این بینش، بزرگترین عامل توفیق انبیا در رسالت بر حقشان بود. ارتباط غریزی میان آدمی و خدایش، رسالت انبیا را آسان می‌ساخت، اما در رسالت فلاسفه سودی نداشت. در حالی که فیلسوفان خود را تنها و آسیب‌پذیر می‌دیدند، پیامبران در ژرفای احساسات مقدس و اصیل آدمیان جای داشتند. هرگاه مردم برای حفظ سنت یا امری موروثی با آنان به جفا رفتار می‌کردند، دعوت از دریچه ایمان به خدا، به درون آنها راه می‌یافت.

رسالت همه انبیا یکی است، و اختلافشان، تنها به ادوار زندگی بسته است؛ ادوار زندگی با توجه به «تکامل و تکوین». جوهر انقلاب پیامبران بر ضد بت پرستی به هر شکلی که باشد، در مراحل و ادوار مختلف تفاوتی نمی‌کند، زیرا آنان رهبرانی رهایی بخشند؛ به دقیق‌ترین معانی ای که ما امروز از این دو واژه «رهبر و رهایی بخش» در می‌یابیم. گزاف نیست اگر بگوییم حضرت محمدصلی الله علیه وآله بزرگترین پیامبر است و انقلاب او بزرگترین انقلاب. این بیان واقعی این انقلاب است و نتایج این انقلاب و تاریخ، این را ثابت کرده است. در این گفتار بر آنیم که عظمت پیامبر را با پاره‌ای کارهای قهرمانانه‌اش برای آزاد ساختن بشر از بندها و بت‌ها به سوی جهان بهتر، برشمَریم.

یکم، پیامبر در جهانی که فرقه‌ها و گرایش‌های متفاوتی در آن بودند، دعوت خود را بر توحید بنیاد نهاد. برای دنیا خدایانی بی خرد ساخته بودند. این خدایان منجلاهای تفرقه، رسوایی و نادانی بودند. پیامبر اسلام در دعوت رهایی بخش خود با سختی‌هایی روبه‌رو شد که خود - در حالی که او فداکار و شکیبا بود - چنین می‌گوید: - همچنین پیامبری آنچنان که من آزار دیدم، آزاده نشد. ۶۰او با رد شرک و زشت شمردن بت پرستی، دعوتش را برای ژرفا بخشیدن به این اصل جامع رسالتش (یعنی توحید) آغازید. تا این که در «یوم الفتح» پیروزی درخشانش را به اوج رساند و علی جوانمرد اسلام را بر شانه‌هایش بلند کرد. خداوند با این پیروزی او را برتری بخشید. در آن روز علی‌علیه السلام دستان خود را زیر بزرگترین بت، هبل یک چشم وصله دار برد و آن را از ریشه برکند. دیگر بت‌های کوچک را نیز برکند تا با نابودی آنها نظام شرک را از میان برد. پیامبر در نبرد با شرک به از میان رفتن ظواهر بسنده نکرد، بلکه در سنگرگاه‌های آن یعنی جان‌ها و دل‌ها به مبارزه با آن پرداخت. و جان‌ها و دل‌ها را از نگرانی‌ها و وسوسه‌ها پاک کرد. پیامبر می‌فرماید: «شرک پنهان‌تر است از جنبش مورچه‌ای سیاه، بر تخته سنگی، در شبی تیره» ۷.[...] دوم، مردم را از یک الوهیت خیالی رها کند. برای نخستین بار در تاریخ، اندیشه را به نیکوترین شکل آزاد، و از ویرانه بت‌ها راهی به دیار علم باز کرد. دیگر دریاها، کوه‌ها و ستارگان حریم‌هایی بودند که فکر فقط با زنجیرهای سنگینی از قداست می‌توانست به آنها نزدیک شود. پیامبر مسلمانان را به فراگیری علم خواند، تا آن را برای خیر آدمی به کار گیرند. آنها را به بازکردن قفل‌های طبیعت، به یاری تأمل و تجربه فرا خواند. دستور داد تا علم بیاموزند «حتی اگر در چین باشد». دستور داد تا «از گهواره تا گور» پایداری پیشه سازند. و تلاش کنند. پیامبر راه را بر شیادی و خرافه سازی بست، و اجازه نداد تا ساده‌اندیشان عقاید مبهم را در پوششی از تقدس و ترس بپذیرند؛ چنان که در اروپا وضع چنان بود. در قرون وسطا شدیدترین تنبیهات را به دانشمندان و آزادی خواهان چشانده. حکایت گالیله و کوپرنیک و دکارت و صدها نفر دیگر هنوز از ذهن‌ها پاک نشده است. سوم، پیامبر برای برپایی یک جهان واحد و اجتماعی برتر، همه قیده‌ها را در یک فراگیری بی‌سابقه و بی‌همتا در هم شکست. نخست اعلام کرد: نظام فاسد اثر مستقیم رفتار و سلوک آدمی است. اگر انسان نظام برتری بخواهد، چنین چیزی به دست خواهد آمد. گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» ۸ در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند». همچنین گفت: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۹ به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بچشاند، باشد که باز گردند. ثانیاً تصریح کرد هر جا که بوی ظلم استشمام می‌شود، باید بر ضد آن انقلاب کرد و نیز انسان را به مقابله با طاغوتیان و ستمگران فرا خواند و فرمود: «به ستمکاران میل نکنید، که آتش بسوزاندتان. شما را جز خدا، هیچ دوستی نیست و

ثالثاً، برابری در حقوق و واجبات را وضع کرد. پس میان آدمیان فرقی نیست مگر در علم و تقوا. در سلسله مراتب آدمیان نژاد و ثروت جایگاه و اعتباری ندارد. پادشاهان و رهبران همچون دیگران «در برابر خدا بر چیزی توانا نیستند.»

قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ؛ ۱۰ بگو بار خدایا، تویی که فرمانروایی؛ هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی، فرمانروایی را بازستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی، خوار گردانی.

چهارم، پیامبر مصرانه با خدایان شرک، چه از سنگ و چه از نوع بشر، تحدی می‌کند، هستی و بی‌پایگی آنان را می‌نماید و در انداختن ارزش و اعتبار آنها، پیروز می‌شود.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ؛ ۱۱ ای مردم، مثلی زده شد، پس بدان کوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] امگسی نمی‌آفرینند، هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌تواند آن را باز پس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

پنجم، شدت موضع پیامبر در برابر تطیر ۱۲ و تفال و تنجیم ۱۳ کمتر از ستیز او در برابر دیگر اوهام و خرافات نبود. در برخی جنگ‌ها، پیامبر به دلیل «طالع نحس»، از رفتن به نبرد نهی می‌شد، اما پیامبر روانه جنگ می‌شد، و طالع نحس را به «طالع سعد» دگرگون می‌کرد، و می‌گفت: «نه نحسی ای هست و نه دشمنی‌ای». می‌گفت: «با روزها دشمنی نورزید و الا با شما دشمنی می‌ورزند». ۱۴ همچنین می‌گفت: «هر کس به سنگی ایمان بیاورد. خداوند با او محشورش می‌کند.»

ششم، پیامبر در برابر عادات و تقلید از گذشتگان (سنت) همان موضع پیشین را داشت. پیامبر سنت گذشتگان را تحت تأثیر تحولات زمانه معرفی کرد، پس نباید سنت‌ها به بت و خدایی بر ساخته تبدیل شوند و به آنها تقدس بخشیم. خود پیامبر با تشریع اسلامی آسانی در حادثه زید، فرزند خوانده‌اش و زینب دختر جحش و دختر عمه‌اش، یکی از مخاطره آمیزترین و نیز دشوارترین این رسم‌ها را نفی کرد. ۱۵

هفتم، و بالاخره تنها بت بزرگتر که همان بت «خودخواهی» است، باقی ماند. معروف است که رهایی از آن را جهاد اکبر خواند.

در قرآن شریف آمده است:

أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۱۶ پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خویش قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ (*)

عدالت در اسلام، در تمام زمینه‌ها، خصوصاً در بخش اجتماعی و اقتصادی، ریشه در ایدئولوژی اسلامی دارد، بلکه عدالت، پایه‌ای از پایه‌های آن است و در ارکان دیگر آن، تأثیر زیادی دارد. عدالت، در همه مرحله‌های زندگی انسان، چه فردی و چه جمعی، در قرآن کریم، بازتابی از عدالت حاکم بر گیتی شمرده می‌شود. گیتی، در نگرش اسلامی بر پایه ی عدل و حق پایه‌گذاری شده است و کسی که برای دین می‌کوشد و برای رستگاری می‌جوشد، باید در رفتارش عادل باشد و با آفرینش هماهنگ باشد وگرنه او جسمی است غریب و ناآشنا در جهان و طرد شده و ناکام که در فراموشی و بی‌توجهی پیچیده می‌شود. این نکته اساسی، هم بر فرد و هم بر جامعه، حاکم است. عدالت، از برجسته‌ترین صفات ثبوتی ایزد است. از این‌رو در همه گیتی، نمود پیدا کرده است؛ زیرا از نظر فلاسفه، علت، حد تامّ برای معلول است و معلول، حد ناقص برای علت، افزون بر آن، وصف قرآنی برای ایزد، این است که او «قائم به قسط» است و این به معنای آن است که عدل در گیتی، همان مفهوم «قیام ایزد برای برپایی قسط» است. این، نکته‌ای است که به استنتاج‌های فلسفی و تحلیل‌های عقلی، نیازی ندارد. در حقیقت، این روش، روش شایع و متداول و برگزیده‌ی قرآن کریم است؛ یعنی قرآن نتیجه تربیتی حقایق و وقایع را مطرح می‌کند، نه این که حدود حقایق را بیان کند و به تحلیل آنها بپردازد و نه این که تاریخ وقایع و تفصیل آنها را شرح دهد. خلاصه این که عدالت در گیتی، یک نگرش اسلامی و ثمره ایمان به عدالت آفریننده است، و عدالت در گیتی، یک قاعده ثابت را در زندگی فردی و گروهی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و... انسان بنیاد می‌گذارد. از جهت سوم، پژوهنده در اصول دین اسلام و اساس عقیده اسلامی، به روشنی می‌یابد که دلیل اصلی برای اثبات ضرورت فرستادن پیامبران برای استدلال بر ثبوت معاد و روز حساب، همانا عدل الهی است. این نکته، از چیزهایی است که اهمیت فراوان عدل را در اساس عقیده اسلامی نشان می‌دهد و می‌فهماند که این نکته از نظر تربیتی، چقدر در سلوک عمومی انسان و خصوصاً عدالت اجتماعی و اقتصادی تأثیر دارد و برای فرد و اجتماع مهم است. این معادله عمومی قرآن که تأکید می‌کند «انسان، همان عملش است (و آن لیس للإنسان إلا ما سعی) درباره عدالت هم جاری است به گونه‌ای که وجود عدل، مساوی با وجود ایمان است و ایمان هم، یقیناً، بدون تلاش انسان برای تحقق عدالت، وجودی نخواهد داشت: «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ * فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ * وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ» ۱۷.

صدها احکام اسلامی که عدالت اجتماعی و اقتصادی را در دل عبادات و از شروط صحت آن قرار می‌دهد، این نکته را به روشنی نشان می‌دهد که عدالت اقتصادی و اجتماعی، تنها، دو حکم فرعی و دو واجب عادی نیستند، بلکه آن دو بر اصول عقیده و ایمان، بنیاد گذاشته شده است و از آنها جدا نمی‌شوند و اسلام، بر وجود ایمانی که همراهش عدالت در زندگی فردی و گروهی نیست، صحه نمی‌گذارد. از اینجاست که عدالت اقتصادی و اجتماعی، در اسلام، دو موضوعی می‌شوند که عمیق و دایمی و گسترده‌اند، زیرا آنها با سرشت مؤمن آمیخته است و از گوهر وجودی او، در امور فردی و گروهی، سرچشمه می‌گیرد.

اسلام، در هنگام سفارش به عدالت، ابعاد آن را آنچنان روشن کرده که نمی‌توان به آن بی‌توجه بود و آن را سست کرد. نیز ضمانت‌های اجرایی خاصی را در نظر گرفته که گسترش و پیشرفت آن را تا بی‌نهایت، ممکن می‌کند. این موضوعی است که اهمیت فراوانی دارد. پیوند میان مسؤولیت فردی و مسؤولیت اجتماعی برای تحقق عدالت، یکی از ابعادی است که در این باره، در نظر گرفته شده است. فرد، طبق روایت «کلکم راع و کل راع مسؤول عن رعیت» درباره سلامت اجتماع مسؤول است، زیرا او به امر به معروف و نهی از منکر مکلف است و نیز هر آنچه از مال و نیرو و تجربه و حتی تندرستی و توان بدنی دارد، تنها، ثمره تلاش شخصی او نیست، بلکه دیگران، چه معاصرانش و چه آنانی که در گذشته بوده‌اند، هم در تشکیل و ایجاد آنها شریک هستند. داستان او، داستان درختی است که ثمره می‌دهد. درست است که میوه را شاخه‌ای از آن درخت می‌رویند، ولی آن درخت با همه شاخه‌هایش و برگ‌هایش و ریشه‌هایش در میوه دادن شریکند و از هوا و خورشید و آب و زمین و... و دیگر عوامل طبیعی و از تلاش‌های گوناگون بشری استفاده می‌کنند. در یک کلمه، فرد، بر آنچه دارد امین است و در برابر جامعه، بلکه در برابر گذشته و آینده، باید پاسخ دهد. این نوع نگاه، تأکید می‌کند که فرد، حق ندارد آنچه را نزد اوست، احتکار کند یا تلف کند یا مهمل و بدون استفاده‌اش بگذارد و برای او جایز نیست که بدی‌ای را به خودش برساند و خودش را اذیت کند، چه رسد به این که خودکشی کند! این مطالب و مانند آن، یقیناً، ظلم یا کوتاهی در حق مردم است، در مقابل مسؤولیت فرد در قبال سلامت جامعه، مسئولیت گروه انسان‌ها در برابر فرد قرار دارد. احادیث و فتوای فقیهان، جامعه را، همه‌شان را، در برابر مردن فردی گرسنه، مسئول می‌داند! حقیقت این است که این مسئولیت در قبال هر گونه مردنی و هر نوع ضرر و آزار و بدی‌ای به فرد هست. آنچه درباره اهل روستا گفته شد، درباره اهل شهر هم صادق است، بلکه مربوط به اهل یک کشور هم هست، بلکه در باره همه سرزمین‌هایی که مسلمانان - که امت واحد هستند - در آن پراکنده‌اند، جاری است! بر من مسلمان واجب است که از روی دل‌تنگی و دل‌واپسی از اوضاع مسلمانان، بارها از خود بپرسم: «آیا من شب را سیر بخوابم در حالی که در اطراف من شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه هست؟... شاید که در حجاز یا در یمامه، کسی باشد که امید خوردن تکه نانی را هم ندارد و به لقمه‌ای وعده هم داده نشده است!» درباره رابطه افراد با هم، آنچه از قرآن و روایات به دست می‌آوریم، این است که افراد بشر، همگی یک پیکر را تشکیل می‌دهند و هنگامی که عضوی به درد آید، دگر عضوها را مانند قرار، و همه دارایی و جان‌ها و پیمان‌هاشان، برای همه است! این نکته، بُعد دیگری است که به موضوع جامعه و پیدایش آن، روشنی تازه‌ای می‌دهد. دو واژه «عهد» و «عقد» هم این مطلب را می‌رسانند.

قرآن در آیات فراوانی، به جامعه‌هایی که عدالت آنها را راهبری می‌کند و دستاوردهای آنها و خطرهایی که جامعه را در بر خواهد گرفت، اگر عدالت نباشد، اشاره می‌کند، زیرا این عدالت است که سبب می‌شود تا همه تلاش سازنده و پرسود داشته باشد و به دنبال آن، خیر و منفعت به همه برگردد، در حالی که اگر عدالت از جامعه رخت بربندد، نتیجه‌اش، محرومیت گروه زیادی از جامعه، از بخشی از حقوق و استعداد و شایستگی‌شان یا از همه آنهاست. در این هنگام، این

محرومیت به همه افراد جامعه، بلکه به خود جامعه سرایت می‌کند. [این مقدار که گفته شد] جدای از مرض‌ها و خطرهایی است که تنها شامل گروه‌های محروم نمی‌شود بلکه همه را در بر می‌گیرد، مانند خطرهای مادی که از سوء تغذیه و نبود امکانات زندگی صحیح رخ می‌نماید و نیز مرض‌های دیگری که در نفوس محرومان به وجود می‌آید. خلاصه، هر که برای فراهم شدن زمینه زندگی سالم برای دیگران می‌کوشد، چه این کوشنده، فرد باشد یا گروه، و چه برای فرد بکوشد یا برای جامعه، در حقیقت، برای رسیدن خیر به خودش تلاش می‌کند و نیز از خودش خطر ظلم و هلاک را دور می‌کند، زیرا بر این کوشش‌ها و تلاش‌ها، آثار اجتماعی‌ای بار می‌شود که امروز از واضحات است. مطلب دیگری که مربوط به عدالت اقتصادی و اجتماعی است، تفاوت درجه‌های عدالت است. مرحله‌ای هم که برای اجرای عدالت در جامعه، نیاز است. پایان‌ناپذیر است؛ یعنی شأن آن، مانند شوون دیگر اهداف دینی است که پایانی برای آنها نیست. سبب آن این است که در واقع، عدالت، وسیله‌ای برای دادن فرصت رسیدن به کمال، به انسان‌هاست و این گونه نیست که عدالت، خودش، هدف باشد تا بر رسیدن به نخستین مرحله آن، تلاش انسان‌ها در آن مرحله توقف کند. نتیجه این نوع دید، این است که عدالت را از یک نوع حس فردی آغاز می‌کند و سپس آن را به تلاش فردی، از یک سو، و یک حرکت جمعی مردمی، از سوی دیگر، رشد می‌دهد، و آن‌گاه، عدالت را در جامعه انسانی، با گرایش عمومی و تمایل نوع بشر به آن، رشدی مضاعف می‌دهد. همان‌گونه که حس فردی، به تلاش و کوشش، تبدیل می‌شود، عدالت هم از کمترین درجه آن، یعنی زمینه‌سازی برای زندگی سالم، به ایجاد فرصت‌های بالاتر از یک زمینه‌سازی تبدیل می‌شود و حتی به برابری میان بسیاری از فرزندان یک جامعه می‌انجامد و پس از آن مرحله همکاری و گذشت و قربانی شدن می‌رسد، و این‌جاست که به مرحله ایثار وارد می‌شویم. البته باید دانست که این ایثار و از خود گذشتگی، نباید به فراموش کردن حق خویشان نزدیک بینجامد. همان‌طور که معمولاً این فراموشی در زمانی که فردی به مرحله سخاوت‌مندی می‌رسد، تحقق پیدا می‌کند.

به هنگام شمارش ابعاد اسلامی عدالت اقتصادی و اجتماعی، باید به موضوعی که محور این همایش است، اشاره‌ای کوتاه کنم تا بحثم تکمیل گردد. حرام بودن ربا، نشان از این دارد که شرع اسلام به سودآوری سرمایه بدون تلاش و کوشش، راضی نیست. نیز این که از نظر فقه، درست نیست که برای اسباب تولید - مانند گاو و اسباب ابتدایی دیگر - سهم ویژه‌ای را مشخص کرد، دلیل این است که ابزار تولید نمی‌تواند در سود شریک باشد. البته کار در نظر اسلام، برترین عنصر از عناصر تولید است و در نتیجه، شایسته است که در تعیین سود، و نه خسارت، دخالت داده شود. نیز می‌تواند مقدار مشخصی پول را دریافت کند. البته، این مبلغ نباید حالت ظلم کردن پیدا کند. ما این پول را «اجرت» می‌نامیم. تأمل چند باره در احادیث زکات و سخنان ائمه و فقهای سابق، بُعد تازه‌ای از عدالت را نشان می‌دهد. این بُعد، چنین است: حمایت از فقرا - نه فقری که از روی تنبلی گریبان فرد را گرفته است - و پیران و کودکان و بیماران خاص که نمی‌توانند کار کنند، و افرادی که بی‌پولی‌شان به دلایل خاصی است، مانند در راه‌ماندگان و بدهکاران، و آزادی بردگان، و پشتیبانی از هر کاری است که در راه ایزد باشد. این بُعد، یعنی این که اسلام، مسؤولیت اجتماعی را در حفاظت از

افرادی که به پیری و از کارافتادگی و نقص عضو، دچار شده‌اند و یا به دلایلی اکنون نمی‌توانند زندگی خود را اداره کنند، پذیرفته است. ۱۸.

ناسیونالیسم و تبعیض نژادی

اگر ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) بر ایمان به عنوان عنصری برتر از دیگر عناصر تکیه نکند، ما آن را نژادپرستی می‌خوانیم و نمی‌پذیریم. نژادپرستی به این معنا که عده‌ای از بنی بشر را که دارای تاریخی مشترک و آمال و دردهای مشابه و فرهنگی نزدیک به هم هستند در آن اثر می‌گذارند و آن را به حد مبالغه‌آمیزی اصالت می‌دهند. اما قومیت مرحله‌ای طبیعی در زندگی انسان بین فردیت و بشریت جهانی به شمار می‌آید. شکی نیست که پایه تکوین جوامع بر همکاری و مبادله تجربیات و در اختیار گذاردن دستاوردها میان انسان‌ها استوار شده است و ملیت در تکوین این توانایی‌ها نقش بزرگی دارد. این تفسیر از قومیت به طور حتم با تعالیم دینی منافات ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ ۱۹ هان ای مردم همانا شما را از یک مرد و زن آفریده‌ایم و شما را به هیأت اقوام و قبایلی در آورده‌ایم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید، بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست. بنابراین وجود قبایل و شعوب و نظایر آنها تا زمانی که مبدأ شناخت و معرفت باشند، یعنی شناخت هر گروه از آنچه که در اختیار گروه دیگر است که در نتیجه به همکاری و تعامل میان آنها منجر می‌گردد، امری است که مدنظر دین است. ۲۰.

مسأله زنان

در حقیقت روشن کردن موضع اسلام در قبال زن در این عصر، خالی از مشکلات و دشواری‌ها نیست، زیرا در این باره آثار دینی و اسلامی گوناگونی به چشم می‌خورد که در نگاه نخست متفاوت و مخالف با یکدیگر به نظر می‌آید. این مشکل هنگامی بزرگتر می‌شود که برخی از عادات (خرافات) که همواره در نزد برخی از ملل اسلامی وجود داشته و دارد در این امر نیز پای می‌نهد. این عادات با تعالیم اصیل اسلامی نیز به گونه‌ای هم آمیخته که پژوهشگر خیال می‌کند این همه از اسلام است. وقتی به نظریات شرق شناسان حتی آنان که حسن نیت داشته‌اند می‌نگریم و یا برخی از نوشته‌های مؤلفان اسلامی را می‌خوانیم، چنین در می‌یابیم که موضع حقیقی اسلام در برابر زن، بسیار پیچیده و ناشناخته است. به طوری که بسیاری از آنان در این باره نظریات دور از حقیقت و ناصواب ارائه داده‌اند و عده‌ای از آنان نیز گمان کرده‌اند زن در اسلام مظلوم و تحت ستم واقع شده است. حقیقت آن است که دو میراث مختلف در نزد مسلمانان به چشم می‌خورد؛ یکی تعالیم دینی مستقیم و مستند و دیگر عادات موروثی که در آثار دینی هیچ نشانی از آنها دیده نمی‌شود و باید با دقت و اهتمام ویژه‌ای هر یک از این دو را از دیگری متمایز ساخت. از طرف دیگر آثار دینی مربوط به زن نیز خود دو نوع است: نوعی درباره زن و شؤونات زن که در مرحله‌ای معین از تاریخ سخن می‌گوید و نوع دیگر تعالیم بنیادین و جاودان محسوب می‌شود.

آیاتی که در بیان احکام یا قانون گذاری یا پند و اندرزها زن را به مرد ملحق می سازد، بس فراوان است بدون آن که مقام زن را تنزل دهد یا او را حقیر کند و شأن او را کمتر از مرد بداند. در زمینه زندگی زناشویی و به خاطر حفظ کیان خانواده (زن) و نیز برای آن که زن و مرد بتوانند به امور مربوط به زندگی مشترک خود به درستی بپردازند، خداوند به مرد نسبت به همسرش نه دیگر زنان برتری داده است و این برتری پس از هنگامی است که خداوند حقوق واجب زن را در آیه «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ؛ و زنان را بر مردان حقی است در حد عرف و مردان را بر آنان میزانی برتری است» ۲۱ بیان کرده است، درجه و رتبه ای که قرآن از آن در جای دیگری چنین تعبیر کرده است:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ؛ مردان باید بر زنان مسلط باشند، چرا که خداوند بعضی انسان ها را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است و نیز از آن روی که مردان از اموال خویش (برای زنان) خرج می کنند. ۲۲

کسی که در قرآن تعمق می کند، در می یابد که تفاوت هایی که قرآن در میان مرد و زن قائل شده مساوات ذاتی میان آن دو را تحکیم می بخشد و توجهی عادلانه و یکسان به هر دو دارد. پس تفاوت در احکام و واجبات و حقوق در بیشتر اوقات به تفاوت در توانایی ها و ویژگی های هر یک از آنان باز می گردد. زن بنابر خصوصیات جسمی و روحی خود شایستگی مادری و پرورش فرزندان را دارد و این وظیفه طبق حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله مهم ترین بنا در ساختمان اسلام قلمداد شده است. تأثیر این وظیفه کمتر از هر وظیفه حیاتی دیگر نیست، زیرا مادر، فرد را که به منزله قوام و استحکام جوامع است تربیت می کند. این وظیفه با روح زن تناسب دارد. اسلام نیز بدون آن که بخواهد بر زن چیزی تحمیل کند، وی را برای پرداختن به این وظیفه تشویق می کند. برای آن که زن بتواند با آرامش خیال این مسؤولیت را به عهده بگیرد، مرد را موظف می کند که حقوق زن را پرداخت نماید. در مقابل بهره مرد را از میراث دو برابر قرار داده تا بدین وسیله عدالت متحقق گردد و نیز به تعبیر قرآن «مال دست به دست در میان توانگران نگردد. اسلام بر این اساس، این ویژگی و این روش، دیگر احکام خود را نیز بیان نهاده و به قبول شهادت زن در چارچوب کار خود حکم مثبت داده است. اما موضوع حجاب در اسلام به منظور تحقیر زن یا حبس و یا بزرگداشت و تمجید بیش از حد او صورت نگرفته است. آنچنان که نزد برخی از ملل چنین دیدگاهی متعارف است، بلکه حجاب، سلاح زن در جلوگیری از طغیان حالت زنانگی اوست تا مبدا این حالت و این جنبه زن بر دیگر توانایی های او غلبه کند. این مقصود در آیات قرآنی که زنان را از نرمش در سخن گفتن یا پای کوفتن به هنگام راه رفتن یا زینت نمایی باز می دارد، به خوبی و روشنی آشکار است. ۲۳

احساسات جنسی در مرد یا زن غریزه است. اما احساساتی که ورای تمایلات متقابل میان مرد و زن است بدون تردید از ژرفای آفرینش بوده و از همین رو مقدس به شمار می رود. لذا برای هر احساس یا نیاز بشری مقیاس و میزانی قرار داده اند، زیرا بشر از لحاظ فردی و اجتماعی مجموعه ای از احساسات و نیازهاست. بنابراین ضروری است برای هر

احساس و نیاز بشری حد معقول و طریقی هماهنگ با وجود او و متناسب با آنها و اهداف او وجود داشته باشد. از این روی در ارتباط با میل جنسی و دیگر نیازهای مشابه آن، حد و میزانی درنظر گرفته شده است تا مبادا این بعد بر دیگر ابعاد انسان غلبه کند و منجر به انحراف او از مسیر اعتدال و شأن فردی و اجتماعی‌اش شود. این اصل برای برقراری تعادل در همه احساسات انسانی وجود دارد. اما کسانی را می‌بینیم که نیازشان به خوردن یا پوشیدن یا دیگر تمایلات، چنان رشد می‌کند که بر دیگر ابعاد انسانی وجودشان غلبه می‌کند و در نتیجه آنان را به عناصری نامطلوب و ناشایسته در جامعه تبدیل می‌کند. بدون تردید رشد غیرمتعادل این گونه احساسات و نیازها بیشتر به سبب عدم رعایت حدود و تکرار آن پدید می‌آید.

آیه‌ای که در مورد تعدد زوجات در قرآن ذکر شده حاوی دو شرط اساسی است. آن آیه چنین است: و اگر شما را بیم آن است که در کار یتیمان عدالت نورزید، از زنان هر چه شما را پسند افتد، دو دو، سه سه، چهار چهار به نکاح در آورید و اگر بیم آن دارید که به عدالت رفتار نکنید تنها یک زن بگیرید. این آیه از یک سو تعدد همسران را مشروط به ترس از عدم اجرای عدالت در مورد یتیمان ذکر می‌کند و از سویی دیگر آن را به ضرورت اجرای عدالت در میان همسران مقید می‌نماید. شکی نیست که به سبب جنگ‌های صدر اسلام و شهادت مردان، تعداد قابل توجهی از فرزندان جامعه اسلامی بی‌سرپرست و یتیم شده بودند و نگرانی آن وجود داشت که از لحاظ اجتماعی و فرهنگی و تربیتی و حتی معیشتی مورد ظلم واقع شوند. لذا در چنان شرایطی با پدیده تعدد زوجات امکان تحت تکفل گرفتن و سرپرستی کردن یتیمان فراهم می‌شد و ضرورت داشت و راه حل مطلوبی برای تعمیم عدالت به شمار می‌آمد و این بنابر اصطلاح فقها موردی از موارد جواز تعدد زوجات است. بنابراین تعدد زوجات حکمی است ثابت و مربوط به شرایط اجتماعی یا خانوادگی معین. غیر از این، شرط دیگر همان برقراری عدالت در بین زنان است و این مسأله‌ای دشوار و پیچیده است که بر حسب تحول جوامع و نیازهای زمان و سطح آگاهی و میزان نیازشان به ازدواج تغییر می‌کند. در بیشتر اوقات شوهر نمی‌تواند از عهده حقوق بیش از یک زن برآید. بدین ترتیب می‌بینیم که این حکم اسلامی دستوری است که موجبات تطور در جوامع را نیز در خود دارد. من به ممنوعیت مطلق اعتقاد ندارم که این خود عکس دستور شرعی است. همچنین به آزادی مطلق هم در این زمینه معتقد نیستم، بلکه به نظر من باید این موضوع را به عهده دادگاه‌های شرعی گذاشت تا درباره شروط تعیین شده آن تحقیق بیشتری کنند و مایلیم تذکر دهم که این رأی و اجتهاد خاص من است. ... خداوند هرگز به اطاعت از والدین فرمان نداده بلکه دستور داده است به آنها نیکویی شود و از بی ادبی به ساحت آنان حتی به کمترین وجه خودداری گردد. اما در خصوص ازدواج حق اصلی با دختر است، زیرا او کسی است که می‌خواهد ازدواج کند. حق پدر هنگامی که از موافقت با ازدواج دخترش امتناع می‌کند، حق تشریعی و مشورتی است. در مواردی که ازدواج مصلحت حقیقی دختر باشد و به تعبیر قرآن پدر دختر او را منع کند، دیگر حق پدر ساقط می‌شود. اما شرع هرگز برای دیگر افراد فامیل در این باره حقی قائل نیست. در صورت (اجبار) ازدواج باطل است، مگر آن که زن عاقبت

ازدواج در اسلام با ازدواج در مسیحیت تفاوت دارد، زیرا این امر در مسیحیت چیزی مانند همه اتفاقات محسوب می‌شود، ولی در اسلام ازدواج رنگ قداست به خود می‌گیرد و شرع آن را مقدمه‌ای می‌داند که سختی‌های ازدواج را آسان می‌کند و شروط و التزامات آن را تحقق می‌بخشد. البته از طریق تعیین شروط ضمن عقد می‌توان بسیاری از دگرگونی‌ها و تحولات (متناسب با زمان و مکان) را در ازدواج اسلامی وارد کرد. به هر حال در ازدواج شروط ثابت تغییر ناپذیری وجود دارد که در کتاب‌های فقهی بدانها پرداخته شده است.

هر کس به وحدانیت خداوند و نبوت حضرت مسیح اعتراف کند و تمام انبیا را تصدیق نماید و به رسالت محمدصلی الله علیه و آله ایمان داشته باشد، مسلمان محسوب می‌شود و می‌تواند با دختری مسلمان ازدواج کند؛ اما در مورد کسی که به مبانی مذکور اعتقاد نداشته باشد بدون شک نصوص قرآنی وجود دارد که تخطی از آنها امکان‌پذیر نیست. ...

اعتقاد ندارم که تمدن مدرن، آزادی درستی به ارمغان آورده باشد، زیرا این تمدن اگر چه از آزاد کردن زن سخن گفته ولی عملاً او را با وسایل مختلفی چون تبلیغات، تجارت، و شب نشینی مقید ساخته است و بیشتر تلاش خود را بر رشد بعد زنانگی زن متمرکز کرده و این خود موجب کوتاهی عمر زن و کاهش فرصت‌های او و افزایش قید و بندهایش شده است. در حقیقت اگر ما قصد آزادی حقیقی زن را داشته باشیم، در تعالیم دینی نکاتی می‌بینیم که این خواسته را تأمین می‌کند. دین مطلقاً فعالیت زن را در امور مختلف اجتماعی ممنوع نمی‌کند. اگر چه رسیدگی به امور خانه و خانه‌داری را برای زن ترجیح می‌دهد، ولی او را مجبور به این کار نمی‌کند. اسلام استفاده از قرص‌ها (ی ضد بارداری) را منع نمی‌کند؛ زیرا با کنترل جمعیت مخالف نیست. اما این کار منوط به یک شرط و آن موافقت طرفین است، زیرا تنها زن و شوهر هستند که باید با هم در امور خانواده تصمیم بگیرند. اگر بارداری خطری برای سلامت مادر در پی داشته باشد سقط بچه جایز است؛ ولی در غیر این صورت کشتن یک بی‌گناه تنها به دلیل عدم تمایل به بچه‌دار شدن ممنوع و غیر ممکن است. ۲۴

ضرورت تقویت همبستگی در مواجهه با دشواری‌ها

انسان بلند نظر و آرمانی روزگار ما چون به افق می‌نگرد، و وضع و حال و زندگی و جامعه‌اش را راضی کننده نمی‌یابد، گردن فراز می‌کند و برای ایجاد تغییرات بنیادین مصمم می‌شود. این انسان همان کسی است که این حدیث شریف درباره او گفته است: پربلایترین و گرفتارترین مردم پیامبرانند، پس اولیای خدا، سپس شایسته‌ترین افراد پس از ایشان و همین‌طور، بنا به این حدیث شریف، کسانی که در پی تغییر و تحول جامعه خویش هستند و وضع نابسامان پیرامونشان قانعشان نمی‌کند، بیشتر از دیگران در رنج و مشقت قرار دارند و بر طبق میزان آرمان‌خواهی و پیشتازیشان، از طرف صاحبان منافع در جامعه، تحت فشار قرار می‌گیرند.

ما در این‌جا به افق می‌نگریم، تا وضع و حال امروزمان را در لبنان، در منطقه و در جهان دریابیم. ما امروز، همچون گذشته، با وضعیتی رضایتبخش روبه‌رو نیستیم. در چنین وضعیتی مردم به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروهی که تسلیم وضع موجود می‌شود، در آن حل می‌شود، با آن همراهی و هم‌نوایی می‌کند، برای آن مبانی فلسفی می‌تراشد، و با آن همکاری می‌کند. ما از این افراد ضعیف و زبون نیستیم، و شرافت ما اجازه روبه‌رو شدن با اینان را نمی‌دهد؛ گروه دیگری هست که از گروه نخست برتر است، وضع جاری را نمی‌پسندد، ولی از رویارویی با آن می‌گریزد، هجرت می‌کند، به سفر می‌رود، جامعه‌ای دیگر را، آمریکا یا اروپا یا آسیا یا هر جای دیگر را برمی‌گزیند و همواره در پی پناهگاه و اقامتگاهی دیگر است؛ اما گروه سوم از هر دو گروه قوی‌تر است. ما هیچگاه نپسندیده‌ایم که از گروه تسلیم شونده در برابر وضع موجود باشیم و نه از گروه گریزان از مسئولیت! گواه انتخاب ما همین وضع کنونی شماست. ابا دارید از این که مرگ بر شما چیره شود و اندوه را بر دلتان سایه افکن کند. تسلیم شدن را نمی‌پذیرید و این اندوه را به بشارت آینده‌ای بهتر، و ناکامی را به موفقیت و در هم کردن چهره را به کف زدن و شادمانی، تبدیل می‌کنید. بنابراین ما از گروه تسلیم شونده و نیز گروه غایب از صحنه رویارویی نیستیم. گروه سومی هست که وضعیت کشور، منطقه و سرزمینش او را راضی نمی‌کند. پس در پی تغییرات است. از این گروه خواهان تغییر، کسانی هستند که به رویارویی بر می‌خیزند، اما از ساز و کار دیگران بهره می‌گیرند، سلاح برخی از احزاب را به کار می‌گیرند که هیچ نسبتی با سرزمین ما ندارند. اینان با گروه نخست و دوم متفاوتند. کسی که در راه خیر و اصلاح می‌کوشد، اما به اشتباه راهی نامقبول بر می‌گزیند، مصداق این سخن امام علی علیه السلام است که «آن کسی که حق را طلبید، اما راهی اشتباه پیمود، غیر از کسی است که باطل را طلبید و بدان نایل شد». ما با اینان نیستیم، هر چند مقامشان را ارج می‌نهیم، و آنان را جوانی آرمانخواه می‌دانیم، که در پی اصلاحات برآمدند. اما در انتخاب وسیله و ساز و کار در اشتباه افتادند. ما در این جا می‌یابیم که وضعیتی رضایتبخش نداریم. اوضاع داخلی کشورمان، جهان عرب و موقعیتمان در جهان سوم، خواست‌های ما را تأمین نمی‌کند و با ایمان و اعتقاد و مبانی ما همخوان و سازگار نیست. اولین نمود ایمان ما، اعتقادمان به خدای نامتناهی است. پس خواست ما نیز نامتناهی است. ایمان ما به حق و عدالت هم نامتناهی است. بنابراین هر قدر دشواری‌ها در داخل و خارج زیاد باشند. نمی‌توانیم از راه بمانیم. ما دنیای عربی را می‌بینیم که برایم سخت است بگویم در موقعیت با کرامتی قرار ندارد. ما هنگامی که یک گروه تروریست، در زندگیمان و در منطقه‌مان تعیین کننده می‌شود، احساس خواری و زبونی می‌کنیم. آن گاه که یک تروریست می‌خواهد خشونت خود را به مسأله مهم دنیا تبدیل کند و مسأله مقدس ما را به خشونت برگرداند و تفسیر کند و در دنیا نیز گوش‌هایی شنوا و دل‌هایی پذیرا می‌یابد، به دردی عمیق دچار می‌شویم. هنگامی که وضع دنیای عرب را می‌سنجیم، می‌بینیم که وزیر خارجه آمریکا می‌آید و می‌رود، دیدار و گفت و گو می‌کند و چون با ناکامی روبه‌رو می‌شود، از اعراب می‌خواهد که بیشتر کوتاه آیند؛ راستی، دنیای عرب بیشتر از این چه امتیازی را می‌تواند تقدیم کند؟ با این همه و به رغم اظهار حسن نیت در برابر دنیا و با وجود مواضع مثبت اقتصادی، نفتی، سیاسی و نظامی، با همه اینها حس می‌کنی، دشمن متکبر در پی فزون خواهی و برتری جویی بر ما و رهبران و سران و نمایندگان ما هستند. ما احساس ناراحتی می‌کنیم و این وضع را با تمام توان رد می‌کنیم و نمی‌توانیم چنین وضعیتی را برای حال و آینده‌مان

بپسندیم. اگر بتوانیم به سرعت دست به تغییرات می‌زنیم و اگر هم نتوانیم، مهم آن است که در این راه طولانی اصلاحات، اولین گام را برداریم. وضعیت داخلی ما، در این مدت دراز خون‌ریزی و نزاع و پس از این جنگ کثیفی که هیچ پیروزی ندارد و بی‌دلیل و بی‌هیچ فرجام و توفیقی بر ما تحمیل شده است، بسیار نگران کننده است. هنوز گروه‌هایی هستند که در پی تسلیم شدن و یا تداوم بحران هستند و گویا تجربه تلخ و دردناک گذشته، آنان را بس نمی‌باشد. در بعد جهانی نیز در همه مناطق، و در همه تحرکات، فعالیت‌ها، و محافل‌مان، نواقص بسیاری می‌بینیم. آیا تسلیم شویم؟ هرگز! آیا ایدئولوژی دیگران را برگزینیم و به نداری و ورشکستگی خود اذعان کنیم؟ هرگز! بنابراین در پی آنیم که از درون زمین و آسمان‌مان، انقلابی فکری به پا کنیم، که با دل‌ها، سنت و ایمان ما در ارتباط باشد. اگر شریعتی را ارج می‌نهیم، از این روست که تلاش فلسفی و فکری او بر این بود که توانایی و ساز و کار فکری‌ای را برجسته کند، که این امت در تاریخ با عظمتش، با قدرت، دور اندیشی و با مرارت تمام به دست آورده است و به مدد آن جاهلیتش را به روشنایی، کفرش را بر ایمان، پراکندگی‌اش را به همبستگی، زبونی‌اش را به قدرت، سنگدلی‌اش را به رحمت و مهربانی، و عقب ماندگی‌اش را به تلاش برای پیشرفت دیگران بدل ساخته است. این تجربه موفق، که از لابه‌لای سخنان علی شریعتی و همفکرانش رخ نموده است، سرمایه فکری بزرگی است که ما بدان حرمت می‌نهیم، همچنان که فتح و انقلاب فتح را ارج می‌گذاریم، چرا؟ چون فتح انقلابی است اصیل که وارداتی، اقتباس و تقلید شده نیست. انقلابی در راه مستقیم است، نه در راه مغضوبان الهی و گمراهان! این آن چیزی است که بدان اذعان و افتخار می‌کنیم و بر آن چنگ می‌زنیم.

از این‌رو، این مناسبت بزرگ را که برای تکریم شریعتی است، گرامی می‌داریم، و از این راه، از اندیشه‌ای اصیل و متعهد تجلیل می‌کنیم، اندیشه‌ای که می‌تواند کانون توجهات دنیا شود، و توانایی‌های بلوکه شده را که در عبادت‌گاه‌ها، تجارتخانه‌ها، و خانه‌ها وجود دارد، فعال کند. توانایی‌های عظیم اما به حال خود رها شده‌ای که می‌تواند جامعه ما را متحول کند، اگر به جنبشی متعهد و مبارز تبدیل شود. ما در این جا گرد آمدیم تا این اندیشه اصیل را گرامی بداریم. این گروه چهارمی را که نه تسلیم می‌شود، نه هجرت می‌کند و نه تقلیدگر است، بلکه صاحب انقلابی است اصولی، که به دنبال تغییر جامعه است. ما این الگو را از شریعتی در حیاتش گرفتیم، و اینک در وفات او که منشاء تجمع امروز ماست، همان را همان می‌گیریم.

انقلاب‌های متعهد، مبارز و ریشه‌دار، از فلسطین تا لبنان، تا مناطق آسیا و آفریقا، تا اریتره، زنگبار، زیمبابوه، فیلیپین، ایران،... تا هر جای دیگر، گروه چهارم، یا به تعبیر دیگر جهان چهارم را تشکیل می‌دهند. ما را همواره جهان سوم نامیده‌اند، زیرا موقعیت ما، ما را جهان سومی کرده است، چون ما در برابر جباران سر فرود نمی‌آوریم و به تقسیم جهان به دو قطب بزرگ اذعان نمی‌کنیم. از این رو در تقسیم‌بندی جغرافیایی، به جهان سوم تعلق داشتیم. اما اینک می‌توانیم بگوییم، جهان سوم خود به دو گروه تقسیم می‌شود: گروهی که به ورشکستگی خود اذعان دارد، و در پی اقتباس اندیشه و ایدئولوژی از این‌جا و آن‌جاست؛ و گروهی که از اعتراف به ورشکستگی سرباز می‌زند، و بر اندیشه اصیل و ایدئولوژی

ریشه‌دار تکیه دارد؛ ایدئولوژی و اندیشه‌ای [که] از زمین و آسمان خودش برگرفته است. اگر از دکتر شریعتی، که در وفاتش مایه گرد آمدن این جنبش‌های مبارز و متعهد شده است، بخواهیم الهام بگیریم، باید قدرت خودمان را در روزگار غربت و ضعف حس کنیم و در پیرامون کسانی حلقه بزنیم که نمادهای دنیایی پهناور و مرتبط با جغرافیا و تاریخی سرشار از موفقیت و بلکه مرتبط با آسمان و همه زمین هستند و از دل‌هایی برخوردارند که از ایمان به خدا، که سرچشمه اندیشه و مبارزه است، آکنده هستند. باید پس از مجروح شدن، مصیبت دیدن و به سستی گراییدن، قدرت و اصالت خود را باز یابیم. ما در جامعه‌مان چون وضعیت کلی را در نظر می‌آوریم، در می‌یابیم که مؤمنان به خدا، قهرمانان مبارز، می‌باید به یکدیگر بپیوندند، دست یاری بدهند، با اخلاص بکوشند و راه بپویند. در غیر این صورت، در اعماق خانه و سرزمینشان گرفتار جنگ خواهند شد. همان چیزی که در لبنان، در مصیبت بزرگ جنگ داخلی و در دو سال گذشته شاهد آن بودیم و موضعی در آن، موضع دفاع از وطن، یکپارچگی، عربیت وطن و مسأله فلسطین بود. هنگامی که ما چنین موضعی داریم، بدون آن که در پی برتری جویی و فسادطلبی در زمین باشیم، دستانمان را برای همکاری دراز می‌کنیم و این در حالی است که دنیا، در پی تضعیف ما، و برگرداندن مبارزاتمان به سمت و سوی خودمان و از هم پاشیدن همبستگی‌مان است.

بیشترین چیزی که می‌تواند یک انسان، نهاد یا جنبشی را تضعیف کند این است که دچار پراکندگی و از هم گسیختگی شود. یکپارچگی صفوف و جبهه ما، به نظر من تنها راه بی‌بدیل است. [...] آیا ما قوم اجتهاد و استنباط نیستیم؟ اجتهاد یعنی درک وضع کنونی و بازساخت اوضاع معاصر و در پیش گرفتن رفتاری مناسب با آن، و این اصلی بنیادی است. [...] پس ای کسانی که وضع موجود را نفی می‌کنید و هجرت نمی‌کنید و مرام خود را از دیگران اقتباس نمی‌کنید! باید در کنار هم بایستیم، و وضعیت لبنان، عرب و جهان را با حکمت و درک کافی تغییر دهیم و به دستان خباثت‌آمیز اجازه ندهیم که در درون ما به بازیگری بپردازد. ما لبنانی‌ها و اعراب باید دستانمان را در دستان یکدیگر بگذاریم، تا در برابر نخوت و استکباری که آن را حس می‌کنیم و از آن رنج برده و بیزار هستیم و آن را با کرامت و تاریخمان سازگار نمی‌دانیم، بایستیم. دست در دست یکدیگر، با چهره‌ها، اندیشه‌ها، و دل‌هایی همسو و همراه، که به واسطه ایمان، به سرچشمه خرد و اندیشه و علم، یعنی خدای سبحان و متعال متصل است، به سوی آینده‌ای روشن و نورانی به پیش رویم. ۲۵

نشانه‌های تشیع در میان شیعه و سنی مطلقاً تناقضی وجود ندارد، بلکه هر دو، مذاهبی از یک دین به شمار می‌روند. ۲۶ [اما] تفاوت اساسی در میان شیعه و غیر شیعه در دو مورد خلاصه می‌شود: نخست، ولایت. حقیقت مسأله ولایت عبارت است از ایجاد جامعه‌ای صالح از طریق تکوین و تشکیل حکومتی صالح، علی‌علیه السلام برترین این مصداق‌ها بود. در نظرگاه شیعه مسأله ولایت از مهم‌ترین احکام شرعیه است. من اعتقاد دارم

تشکیل جامعه‌ای صالح بیش از هر اقدام دیگری منجر به رشد و کمال انسان می‌شود. بنابراین ولایتی که از نظر شیعه مسأله‌ای اساسی به شمار می‌رود، تنها جنبه تاریخی ندارد، بلکه مسأله‌ای است همیشگی، در هر زمان و هر جامعه‌ای. دوم، منابع شرعی. در نظرگاه شیعه، پس از نصوص قرآنی و سنت نبوی، سنت اهل بیت و روایات و تعلیمات آنان منبع و مصدر شرعی به شمار می‌آید؛ اما مذاهب دیگر غیر از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آرای صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان منابع شرعی به حساب می‌آورند. در این جاست که با تفاوت‌های بسیاری در احکام و تعلیم دینی رو به رو می‌شویم، اما تمام این تفاوت‌ها و حتی اصل اجتهاد در دایره فروع محدود می‌شود و موجب تفاوت و فرق در اساس و ارکان اسلامی نمی‌گردد. ۲۷

طایفه شیعه، اهل بیت علیهم السلام را راهبر و پیشوای خود می‌دانند و آنان را استمرار وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله تلقی می‌کنند. ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز در جهت دادن به مسلمانان و گسترش فرهنگ‌های متنوع آنان و در دور نگه داشتن حکام از انحراف و کجروی، نقشی بس بارز و گسترده داشته‌اند. از سویی دیگر ائمه تفسیر آیات قرآنی را برای مسلمانان بیان کرده‌اند و به دانشمندان اسلامی با وجود اختلاف مذاهبشان راه‌های اجتهاد درست را آموخته‌اند. دانشمندان شیعه نیز پس از ائمه تأثیری درخشان و نقشی اساسی در توسعه فرهنگ اسلامی و به ویژه توسعه و بالندگی فقه داشته‌اند که این خود به سبب آن است که در نزد علمای شیعه ابواب اجتهاد همیشه باز و گشوده بوده است. خلاصه آن که علمای شیعه همواره به اسلام و اصول و ارزش‌های آن وفادار بوده و به چیزی جز اسلام رضایت نداده‌اند. علمای شیعه مذهب را راهی به سوی دین می‌دانند و به همین خاطر می‌بینیم که بسیاری از مصالح خود را برای رسیدن به اهداف والای الهی فدا کرده و می‌کنند. ۲۸

شیعه و پریشانی انسان

من به دلیل انتسابم به این طایفه (شیعیان) احساس عشق و قدردانی و مسؤولیت می‌کنم و چون به تاریخ آن می‌نگرم، صفحات درخشانی را می‌بینم که بر توانایی‌های فرهنگی و مدنیت و بشریت این طایفه که کم نظیر هم هست دلالت می‌کند. سپس گذشته را با الآن مقایسه می‌کنم و می‌بینم انگیزه‌های من و دیگر افراد این طایفه را ارضا نمی‌کند، می‌دانم که امکانات و نیروهای سرشار افراد این طایفه از گذشته بیشتر است. حال من به مقتضای عشق و مسؤولیتی که دارم درباره علت این جدایی می‌اندیشم و می‌بینم که علت آن در فقدان یک سازماندهی و تشکیلات است. از طرف دیگر من هم مثل هر فرد مؤمن به خدا و دینش می‌بینم که یکی از تکالیف واجب من تلاش پیوسته برای خدمت به بندگان خدا در ابعاد روحی و اجتماعی آنان است و معتقدم این خدمت با پدید آمدن تشکیلاتی برای بهبود اوضاع این طایفه مؤمنی که رسیدگی به برخی از امور آنها به من واگذار شده صورت کامل‌تری به خود می‌گیرد. من در برابر لبنان بالاخص و در برابر امت اسلامی به صورت عام احساس عشق و سرافرازی و مسؤولیت می‌کنم و دریافته‌ام که خدمتی که ممکن است انجام دهم چیزی بالاتر از توان محدود من است. بنابراین اگر در سازماندهی نیروهای این دسته از هموطنانم سهمی هم داشته باشم، در واقع به برخی از تکالیف خود عمل کرده‌ام [...].

مذهب شیعه که در جمیع اصول و مبادی‌اش مذهبی است اسلامی، ایمان دارد که دین همان فطرت است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا؛ پاکدلانه روی به دین بیاور، این فطرت الهی که مردم را بر وفق آن آفریده است» ۲۹. از این رو انسان کانون و هدف و مرکز توجه همه تعلیم اسلامی است. اما انسان با همه جوانب و ابعاد خود غالباً از شرایط اجتماعی و محیطی که در آن به سر می‌برد، متأثر می‌شود و همین خود بر ضرورت دین و آسمانی بودن و آن تأکید می‌کند باز بنابر همین علت است که در تعلیم اسلامی در قبال واقعیت ذاتی انسان و مراحل زندگی مادی او مطلقاً تجاهلی نشده است، بلکه نیازهای انسانی مقدسند و اجابت آنها از جانب خدا نعمت است و حد و مرزهای صحیح آن تعلیم دینی محسوب می‌شود.

اما انسان پریشان و مضطرب معاصر ما به نظر من از زمان آغاز تحول عظیم در صنعت و تمدن و مشارکت عمومی بشر در امور جهان و تکنولوژی و ایجاد سازمان‌های گوناگون به چنین حالتی رسید، زیرا این انسان معبود دیگری غیر از خداوند (الله) پیدا کرد و به علم و صنعت و دیگر دستاوردهای تمدن صفت مطلقیت بخشید و خدا را انکار کرد و او را در عالم طبیعت غیر مؤثر خواند. دیگر نقش خدا در آفرینش آن بود که به صورت یکی از عناصر شیمیایی در آزمایشگاه یا یک وسیله در کارگاه و یا یک ماده زراعی در زمین درآید. این انسانی که خدا را انکار کرد و به مصنوعات و دستاوردهایش (بتهایش) صفت خدا را اطلاق کرد، به سرعت احساس اضطراب کرد، چرا که علم و صنعت و قوانین مربوط به آنها و محدود شدن انسان در تشکیلات سازمان‌های گوناگون همه ناپایدار و متزلزل بودند و در طول تاریخ تکامل دگرگونی یافته بودند. پس در نتیجه، انسان ثبات و آرامش خود را که جز با ایمان مطلق به دست نمی‌آمد، از کف داد و زمانی که سرعت این تحولات بیشتر شد و نظریات علمی و اجتماعی دگرگونی یافت و اکتشافات جدیدی که در تغییر حیات انسانی به شکلی عمیق مؤثر بود، رخ نمود، این مشکل نیز پیچیدگی‌های بیشتری پیدا کرد. اضطراب پدید آمد در حالی که انسان به آب یا هوا تکیه زده بود. بنابراین تفسیر، من معتقدم انسان اگر ایمان کاملی داشته باشد و در ذهن خود نقش حقیقی خدا در جهان را به او باز پس دهد، آن که او را جانشین اسباب و عوامل مادی قلمداد کند، بلکه به او به عنوان خداوندی که خالق اسباب و مسببات و سبب است ایمان بیاورد و سپس به دستاوردهای تمدنش از علم و مؤسسات و صنعت و فلسفه و هنر ابعاد حقیقی آنها را ببخشد، در این صورت احساس قدرت و ثبات خواهد کرد و از زندگی‌اش لذت خواهد برد و از دستاوردهایش استفاده خواهد کرد. تردیدی نیست که این امر نیازمند به تکوین تمدنی جدید است که تنها بر پایه ماده قوام نمی‌گیرد و علاوه بر آن همچنین از نو نیازمند به تربیت انسان هم هست. ۳۰

آسیب‌شناسی سازمان دینی

...این آقایان همین دین باطل و منسوخشان را با روش‌های تارک دنیا و غیر طبیعی و ناهماهنگ با ذات انسانی آنچنان در اعماق قلب‌های مردم داخل کردند که چهارده کشیش رفتند به کشور اوگاندا برای تبلیغ و بومیان آن‌جا، آنها را خوردند. خیال می‌کنید رها کردند؟ نه، چهارده زن تارک دنیا و دختران راهبه به جای آنها رفتند و مشغول تبلیغات

شدند، البته استعمار هم پشت سر آنها بود؛ اما اگر فداکاری نمی‌کردند نمی‌توانستند بروند. رفتند و تبلیغ کردند. الآن مسیحی اوگاندا نسبت به پنجاه سال پیش یک به صد شده است. جنوب سودان را ببینید چه حوادثی از سه سال پیش که این کشیش‌ها را بیرون کردند، پیش آمده و بالأخره هم خدای ناکرده ممکن است منجر به انفصال جنوب سودان از شمال شود.

«ماسینیون» مستشرق بزرگ فرانسوی که واقعاً روح اسلامی دارد و یکی از رفقای ما که شاگرد او بوده، می‌گفت: وی در یکی از سالن‌های پاریس اعلام کرد که دین اسلام دین خدایی است، کتابی دارد به نام سالنامه سیاسی دنیای اسلام که در سال ۱۹۵۴ چاپ شد. در این کتاب می‌نویسد: در سال ۱۹۵۴ شش میلیون نفر در آفریقای سیاه مسلمان شدند ولی با تبلیغات مسیحی‌ها و تلاشی که کردند فقط یک میلیون مسیحی به وجود آمد. البته چنین است. سیاه‌های بت پرست طرفدار درخت و روباه دیدند دینشان قابل عمل نیست لذا به فکر دین‌های آسمانی و جهانی افتادند. یهود که دین نژادی و عنصری است، کسی را نمی‌پذیرد مگر از راه بهایی‌ها، چون بهایی‌ها در دست یهودی‌ها هستند. به همین جهت سیاه‌ها دیدند یا به وسیله اسلام و یا از راه مسیحی‌ها باید وارد شوند. آنها دیدند اولاً، اسلام دینی است پاک، سابقه استعمار و غارتگری ندارد و از طرفی عقایدش روشن است و معتقد به یک خداست، نه سه خدا. در عین حال یکی در عین حال سه تا که خودشان هم نمی‌فهمند؛ ثانیاً، مشکلی در عقاید ندارند؛ ثالثاً، احکامی سهل و قابل عمل دارد، لذا دسته دسته اقبال کردند و به طرف اسلام. خوب بعد چه کردند؟ در اثر نداشتن مبلغ و تبلیغ، کشیش‌ها آمدند آبروی اسلام را بردند و گفتند: ببینید این مسلمان‌ها چقدر عقب افتاده‌اند؟ چه انقلاباتی در کشورشان هست، چقدر سطح علمشان پایین است که در تمام این مدت یک جایزه نوبل را نبردند؛ چون مسیحیان تمدن اروپایی را با مسیحیت قاطی می‌کنند، با وجودی که تمدن اروپایی هیچ ربطی به مسیحیت ندارد، تا وقتی که کلیسا در اروپا قدرت داشت، تمدن جدید نبود. تمدن جدید علی‌رغم مسیحیت به وجود آمده است. بعد هم به وسیله همین دیرهایی که عرض کردم آن را به صورت مسیحیت درآوردند و خلاصه مردم را به واسطه سعی در (بهبود) وضع دنیایی‌شان جلب می‌کنند. سنی‌ها و برادران دینی خودمان، آنها هم تا حدودی منظم هستند. الآن در آفریقا، در لبنان، در کشورهای دیگر مبلغین فراوان از الازهر می‌بینید. در شهری که من زندگی می‌کنم (صور - لبنان) مردی هست به نام شیخ محی‌الدین حسن که از دانشگاه «الازهر» فارغ التحصیل شده سرگرم وظایفش است. هم سنی‌ها و هم فلسطینی‌های پناهنده به آن منطقه را اداره می‌کند و هم نماز جماعتش را می‌خواند و به خوبی به آنها می‌رسد. مؤسسات دیگری مشابه مسیحی‌ها هم دارند. مؤسسه‌ای دارند به نام «المقاصد الخیریة الاسلامیة». اینها شروع کردند به کار کردن و تا کنون ۱۸۰ مدرسه کوچک در دهات لبنان (حتی در دهات شیعه نشین) دارند. اثر یک مدرسه سنی یا یک مدرسه مسیحی روی جوان‌های شیعه می‌داند چقدر است! بنده مدرسه‌هایی را در بعضی از مناطق دیده‌ام که در آن جوان‌های شیعه، سنی شده‌اند، پدران‌شان هم برای‌شان بی‌تفاوت است و دانشگاه و دارالتبلیغ هم دارند. در بیروت مؤسسه‌ای دارند «الزهر» و خلاصه مناطق کنترل و احصا شده و تبلیغ و مبلغ برای آن‌جاها فرستاده می‌شود. البته «الازهر» غیر از مبلغین مستقیم که

می‌فرستد، مبلغین غیر مستقیم هم از مصر می‌فرستد که همان معلم‌ها و فرهنگی‌ها باشند. یک دوره خاصی را می‌بینند و بعد می‌روند به مناطق. اما وضع ما شیعیان مرتضی علی‌علیه السلام، ما مردمی که اسلام را با طاهرترین مسلکش معتقدیم، وضع ما چطور است و تشکیلاتمان چیست؟

من چون این‌جا نشسته‌ام آزادم که این حرف را بزنم و اگر در غیر این مؤسسه... بود، که عرض کردم فجر امیدی است، این حرف‌ها امیدتان را قطع می‌کرد. آقا شما یک نفر را به من معرفی کنید که بداند تعداد روحانیون در ایران چقدر است؟ ما که افراد خودمان را نمی‌شناسیم، چطور می‌خواهیم کار کنیم؟ آیا شما می‌دانید چقدر شیعه در آسیاست؟ چند مسجد در ایران است؟ صلاحیت روحانیونی که در این مناطق کار می‌کنند و مقدار تحصیلاتشان چقدر است؟ ارتباطشان با هم چطور است؟ اگر یکی از آنها مریض شد، گرفتار شد به چه وسیله می‌شود به او کمک کرد؟[...]

می‌گویند: آقا مگر ممکن است شیعیان مرتضی علی‌علیه السلام برگردند؟ بله آقا. بنده دیده‌ام که شیعه مسیحی شده، دیده‌ام شیعه سنی شده، شیعه وهابی شده. البته ممکن است شما ندیده باشید ولی من دیده‌ام. اقلّ ما همان یک قسمت مسجدمان را درست و منظم کنیم. تبلیغاتمان را منظم بکنیم. یک هماهنگی در دعوتمان به وجود بیاوریم. ما اصلاً خواهیم. این کارهایی که حالا می‌خواهیم بکنیم، باید پنجاه سال، بلکه ۱۵۰ سال پیش شروع کرده باشیم[...].

آقا اگر فرزند این دنیا هستیم باید در مقابل اینها منظم باشیم. دنیایی که همه چیزش منظم است، اگر منظم نباشیم محکوم به مرگیم. دنیایی که همه چیزش به صورت مؤسسه در آمده، در مقابل آن باید خودمان را منظم کنیم، مناطق را تقسیم کنیم، یک احصا و آمار دقیق از دهات و اوضاع آن‌جا به دست بیاوریم و مثلاً ببینیم روحانیونی که در دهات داریم چقدر پیش رفته‌اند یا عقب مانده‌اند. حالا انتظار نداریم مؤسساتی تنظیم شود. مدارس، بیمارستان‌هایی و مدارس حرفه‌ای به وجود بیاید. اگر آن هم بشود چه بهتر. (امیدواریم که بشود) ولی قدم اول هماهنگی در دعوت است که ما هنوز این هماهنگی را در یک شهر و در یک مجلس نداریم. می‌بینیم سه نفری که منبر می‌روند هر کدام یک جور حرف می‌زنند. یکی این طوری می‌گوید، دیگری عکس آن می‌رود. آقا اینها کی باید علاج شود؟ چه وقت؟ اگر چنین نظمی به وجود آمد، اگر چنین هماهنگی درست شد، اگر چنین روش صحیحی اتخاذ شد، ما خیلی خوب پیش می‌رویم اگر کار منظم بکنیم خیلی زودتر و بهتر می‌توانیم جلو برویم، چون برای دعوت مردم به سوی خدا بهترین سبکش را ما داریم.

تنها دین ماست که قابل عمل است. در یک مؤسسه لبنان به نام «دیرالمخلد» که حوزه علمیه آنهاست و کشیش تربیت می‌کند از بنده دعوت کردند صحبت کنم. در راه صور که به دیرالمخلد می‌رفتم، نایب مطران دیر همسفر من بود، او به من گفت: «این جوان‌ها دنیا را ترک نموده و خودشان را از لذت دنیا محروم کرده‌اند. دنیا هم امروز خیلی فریبنده شده است. این است که اگر بتوانی اینها را تشویق و تقدیر کنی به این جهاد و فداکاری که می‌کنند، کار خوبی است. گفتم خیلی خوب. بنده یک ساعتی صحبت کردم. خدا شاهد است این را که عرض می‌کنم نه برای خودنمایی است، بلکه برای این است که آقایان را خوش دل بکنم که روش تبلیغاتی و حقایق علمی که ما داریم بسیار بسیار جلوتر، عمیق‌تر و مؤثرتر از حقایق علمی و دینی دیگران است.

بنده در این صحبتی که کردم بعد از مدتی رئیس دیر به مدیر کل تبلیغات لبنان که او هم مسیحی است گفته بود آن روحانیتی که سید موسی ظرف یک ساعت در محیط دیر ما ریخت، بیشتر از روحانیتی بود که در مدت شش سال ما به اینها می‌گوییم. امیدوارم حمل بر خودنمایی نفرمایید. این حقیقت است. مربوط به بنده نیست، مربوط به آن دین مطهر اسلام است که می‌گوید: اگر زراعت می‌کنی، با زنت حسن معامله داری، اگر در بازار تجارت می‌کنی، همه و همه عبادت و سجود است. آن دینی که می‌خواهد پیروانش در همه جا و همه وضع به یاد خدا باشند و هیچ چیز را منافی با ذکر خدا نمی‌داند. چون مسیحی‌ها عبادت را جز در کلیسا و در شرایط خاصی انجام نمی‌دهند، بنابراین دین ماست که می‌تواند امروز زندگی بکند.

شخصی است به نام «محمد اسد»، که اتریشی است و مسلمان شده و فعلاً ساکن «طنجه» مراکش است، کتاب‌هایی نوشته و حرف‌های خوبی دارد. این مرد می‌گوید: در عبادات اسلام سعی شده دنیا و آخرت را با هم توأم کند، جسم و روح را توأم بکند. مثلاً ممکن بود خدا در نماز دستور دهد که نمازگزار تکیه بدهد و قلبش پیش من باشد. ولی این را نگفته و فرموده است: در حالی که قلبت پیش خداست و رکوع و سجود و تکبیر می‌گویی، هم بدنت کار می‌کند و هم روح، تا عادت کنی که در عین عمل توجه به خدا داشته باشی. مقصود این است که دین ما، دین زندگی و دین سلامتی و صلح و صفاست. اگر از نظر شکلی و از نظر تنظیمی خودمان را منظم بکنیم. هزارها امید است. امیدوارم به برکت حقانیت این دین و صفا و خلوص قلوب این برادران عزیز که با این روح پاک از همه چیز دنیا گذشته‌اند، بتوانیم این حقیقت را با شکلی منظم و موزون به دنیا عرضه بداریم، تا در ظرف مدت کوتاهی عقب ماندگی پانصدساله را جبران کنیم. ۳۱.

قیام امام حسین علیه السلام و حادثه عاشورا
گمراهی، زمانه اباعبدالله الحسین علیه السلام را فرا گرفته بود. وقتی که ما سالروز واقعه کربلا را فرصتی مغتنم می‌شمیریم و گردهم می‌آییم و آن حادثه را در گوش، قلب و وجود خود تکرار می‌کنیم با آن قهرمانی‌های جاویدان پیوند می‌یابیم. قهرمانی‌هایی که ریشه ستم و ستمگران را برکند و نقاب و پرده از چهره عصیانگران و منافقان برفکند. این حادثه جاویدان که مشعل فروزنده نسل‌هاست، تنها برای روزگار امام حسین علیه السلام نیست. ابعاد این حادثه از یک رنجش عاطفی و تراژدی بشری در می‌گذرد و الگویی شایسته پیروی برای تمام نسل‌ها می‌گردد و واقعه، با همه تفصیل و ثمراتش به همه نسل‌ها می‌آموزاند و راه‌های نجات و رهایی را فرا روی آنها، می‌گشاید. امت ما و دیگر امت‌ها، همواره به این آموزه‌ها و عبرت‌ها، نیازمند بوده‌اند.

عاشورا در زمان خاصی واقع شد، که آن زمان با پیشینه خاصی پیوند دارد. هنگامی که این پیشینه را بررسی می‌کنیم شدت و عظمت این حادثه غم‌انگیز و ابعاد این نبرد را در می‌یابیم. نقشه‌ای برای زشت جلوه دادن اسلام و از بین بردن آن در حال شکل گرفتن بود. این نقشه از زبان یزید بن معاویه بر ملا گشت، هنگامی که او مغرورانه و پیروزمندانه در کاخ خود نشسته بود و سر حسین در برابرش قرار داشت. چه کسی این حرف را می‌زند؟ یزید. او خود را امیرمؤمنان

می‌نامد و بر منبر رسول خدا می‌نشیند و به نام اسلام بر مردم حکومت می‌کند. از درون، اسلام را به مبارزه می‌خواند و آنچه را با فداکاری‌ها، مجاهدت‌ها و مصیبت‌ها به دست آمده است، ابزاری برای فرمانروایی می‌داند، نه پیامی برای آزادی انسان‌ها. معاویه آغازگر این نقشه بود و سپس زمینه ادامه آن را برای پسرش یزید فراهم کرد، یزیدی که پیش از خلافت و در روزگار جوانی‌اش، درباره‌اش گفته می‌شد: او مردی مغرور، بی‌بند و بار و فاسق است. هنگامی که معاویه یزیدی را که تاریخ او را قاتل افراد بی‌گناه و هتک کننده نوامیس می‌خواند و مردم، هیچ گونه امنیت و آسایشی از ناحیه او ندارند، بر مسند خلافت می‌نشانند و او را بر مردم مسلط می‌گرداند و بیعت با او را بر مردم لازم می‌شمارد، روشن می‌شود که کار بی‌اندازه خطرناک شده است و یزید که از اسلام می‌گوید و اسلام را نه وحی و رسالت، بلکه بازیچه‌ای برای حکومت کردن در دست بنی‌هاشم می‌داند، خلیفه مسلمانان می‌شود و مردم خاموش، آرام، هراسان و طمعکارند، نه قدرتی در دست دارند و نه فضل و کرمی، آزادگان آوارهند.

و یزید نیز هر چه بخواهد انجام می‌دهد؛ حرمت مردم را هتک می‌کند و ارزش‌ها را زیر پا می‌نهد. در این شرایط در برابر سکوت امت بر ستم‌ها مردم هر روز شاهد ظلمی و قتلی هستند، و در برابر دیدگان خویش رنج، مصیبت و تجاوز می‌بینند. در برابر این واقعیت و این وجدان‌های ترسان یا به خواب رفته، فداکاری بزرگی لازم است تا وجدان‌های خفته را بیدار کند و احساسات را برانگیزد. حادثه کربلا در شرایط مناسبی رخ داد و همه اسباب و لوازم برای این شرایط آماده بود، و حوادث به هم پیوسته سال‌های گذشته نیز به این واقعه قدرت می‌دهند. یزید امیر مؤمنان و خلیفه مسلمین می‌شود و از امام حسین بیعت می‌خواهد. امام حسین در برابر این پیشنهاد چه کند؟ آیا بیعت کند، و به اعمال یزید مشروعیت ببخشد؟ پس مسؤولیت حسین چه می‌شود؟ مگر رسول خدا در بازگشت از حجه الوداع فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا أَن تَمْسُكْتُم بِهِمَا لَن تَضَلُّوا وَ أَنَهُمَا لَن يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». ۳۲ پیامبر با این کلام، فرزندان خود را خلیفه و بالاتر از آن، آنان را پاسداران اسلام معرفی کرد. هر کدام از آنان پاسدار قرآن، دین و شریعت بودند و به همین دلیل پیامبر امانت بزرگی را بر دوش آنان نهاد که نمی‌توانستند از آن شانه خالی کنند. برای شخصی مثل امام حسین علیه السلام، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، یاور بزرگوار و ریحانه دنیای او، امکان ندارد که به امامت رسول خدا خیانت ورزد و در برابر ستم، کثروی ادعاهای یزید سکوت کند، یا با آن همگام شود.

امام حسین علیه السلام چاره‌ای ندارد؛ نه می‌تواند سکوت کند و نه همراهی. یزید می‌خواهد طرَحش را عملی کند، می‌خواهد احکام اسلام را یکی پس از دیگری از میان بردارد. چنان که می‌دانیم یزید با شهر پیامبر صلی الله علیه و آله آن گونه رفتار کرد که در پی اعمال وحشیانه‌اش صدها تن از صحابه و تابعین به قتل رسیدند و کوشید تا به بهانه دستیابی بر عبدالله بن زبیر مکه مکرمه را نیز تصرف کند و تصمیم داشت کعبه را ویران سازد. این مردی است که می‌خواهد ریشه اسلام را برکند، احکام آن را بمیراند و انتقام عقده‌های خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله و مقام رسالت او بازگیرد. حسین علیه السلام چگونه می‌تواند با او برخورد کند؟ برماست که نسبت به پی‌آمدهای این واقعه، هوشیار باشیم.

حسین علیه السلام شوريد ولی برای علاقه به شورش نبود، او جنگيد و کشت اما به دليل علاقه به قتل و خونريزی نبود، تنها برای پاسداري از اسلام بود. اين مردی که می‌خواهد، دین خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله بستاند، شعری از «ابن زبیری» می‌خواند: پس حسین علیه السلام چه کند؟ طبیعتاً مسؤولیتش اين است که بپاخیزد، که او پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله است، فرزند دختر علیه السلام اوست و نمی‌تواند از مسؤولیت خود شانه خالی کند. وظیفه دارد اهداف یزید را از میان بردارد و توطئه او و همراهانش را از ریشه برکند. آیا می‌تواند چنین کند؟ حسین علیه السلام یک نفر است و اندک افرادی با او هستند. آیا بر اساس عقل و محاسبات طبیعی می‌تواند بر یزید غلبه کند؟ خیر! پس چه کند؟

حسین علیه السلام کوشید تا تمامی نیروها و امکاناتش را بسیج کند؛ همه هستی، زبان، فکر، اهل بیتش از زن و مرد و آنچه را در اختیار داشت در کفه ترازو نهاد و با آنها نیروی زیادی فراهم کرد تا بنی‌امیه و قصرها و امیران و فرمانروایان و دستگاه‌های تبلیغاتی و سخنوران آنها و هر آنچه را در اختیار داشتند از هم بپاشند و از بین ببرد. بر اساس محاسبات مادی، برابری وجود ندارد. حسین علیه السلام با هفتاد نفر، دشمنانش سی هزار نفر و پشت آن ده‌ها هزار سپاهی و نظامی دیگر. دستگاه‌های تبلیغاتی که مردم را در جهان اسلام فریب می‌دادند، حسین علیه السلام را خارجی شمرده‌اند. شریح قاضی در حکم خود می‌نویسد: «او از حد خود تجاوز کرده و آنگاه با شمشیر جدش کشته شد». شهرها برای کشته شدن حسین علیه السلام جشن گرفتند. همه جا سخن از پیروزی خلیفه بود و از خطری که صفوف یکپارچه مسلمانان را می‌شکافت و اختلافاتی که میان مسلمانان پدید آمده بود. این فضای فریبده که دستگاه‌های تبلیغاتی یزید آن را ساخته بود، بیش از پیش بر بلاها و مشکلات افزود. از همین رو حسین علیه السلام شرایط موجود را ارزیابی کرد و دریافت که با محاسبات مادی، با این توانمندی‌ها نمی‌تواند خود و هدفش را به پیروزی برساند. بنابراین، حسین علیه السلام از چیزی کم نمی‌گذارد؛ هستی، روح، زبان، فکر و قلبش را بر می‌گیرد و به آن، نوزاد کوچک، فرزند رشید و تمام یاران و برادرانش را می‌افزاید و به فرزندان ابوطالب که در مدینه هستند، می‌نویسد: ای خویشاوندان من! ای اهل بیت من! گمان مبرید اگر مرا رها کردید، به پیروزی خواهید رسید، به بزرگی دست خواهید یافت و زندگی‌ای همراه با سربلندی و عزت خواهید داشت. بلکه پس از من زندگی شما خواری در خواری و ننگ در ننگ خواهد شد. یزیدی که حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را هتک می‌کند، فرزند رسول خدا را به شهادت می‌رساند. به محمد بن حنفیه و دیگر هاشمیان و فرزندان و نوه‌های ابوطالب رحم نخواهد کرد و چهره «حجاج بن یوسف ثقفی» را پیش رویشان ترسیم کرد. حجاجی که بازماندگان خاندان علی و بنی هاشم و دوستانش را با تهمت به زندان می‌افکند و زندۀ دفن می‌کند. آیا حسین علیه السلام همه اینها را از خانواده‌اش پنهان می‌دارد تا آنها را به خروج با خویش تشویق کند؟! نه، هرگز. بلکه بدون این که آنها را بفریبد و یا بگوید که اگر شما با من خارج شوید پیروز خواهید شد. می‌فرماید: پیروزی با ما است، اما همراه با مرگ و شهادت، و این مسأله را به خانواده‌اش تأکید کرد. پس هر که خواست با حسین علیه السلام خارج

شد و هر آن که خواست بازماند. امام حسین با این کار خود نشان داد که می‌خواهد بیشترین نیروی انسانی را در این جنگ نابرابر بسیج کند و هنگام ترک مدینه با آن شعار روشن خود اعلام کرد: «به خدا سوگند از روی سرمستی، طغیانگری، ظلم و فساد قیام نکردم، سلطه و حکومت بر مردم را نمی‌خواهم. استبداد نمی‌خواهم. همانا اصلاح در امت جدم را هر اندازه که در توانم باشد، خواستارم. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و در این راه زندگی خود را تنها ضمانت قرار داده‌ام.» «ان الله شاء ان يراک قتيلاً»، کلامی بود که از زبان حضرت رسول صلی الله علیه وآله نقل کرد.

هنگامی که در مدینه بیعت به حسین علیه السلام پیشنهاد شد، آن را رد کرد. سپس فهمید به او اجازه نخواهند داد تا بیعت نکند و او را خواهند کشت. او نمی‌خواهد مکارانه به قتل برسد. از مدینه قیام کرد و شعار روشن خود را سر داد؛ که او اصلاح می‌خواهد. به مکه رفت و در آنجا با مردم دیدار کرد و مسأله را شرح داد و حقیقت را برایشان روشن ساخت. او می‌دانست که موج گمراهی و اباطیل و شبهات جهان اسلام را آکنده کرده است و به همین دلیل حسین به هر چیزی متهم خواهد شد. بنابراین می‌خواست با روشنگری خود، حقایق را آشکار کند و پرتوهای روشن کننده‌ای را بر آن سفر بیفکند تا سفرش سرمشقی شود که در تمام مراحل تاریخ بتوان به آن اقتدا کرد. به انتظار روز ترویه - روز هشتم ذی الحجه - هنگامی که پیمان کامل می‌شود و حاجیان از راه‌های مختلف به مکه می‌رسند، نشست. هزاران بلکه ده‌ها و صدها هزار حاجی در مکه جمع شدند. هنگامی که دیدند حسین با اندک یارانش و تعداد زیادی از زن و فرزندان بر خلاف راه، از مکه خارج می‌شود، شگفت زده شدند. آنها کعبه را که مقصد و هدف تمام حاجیان است، ترک می‌کنند، روز ترویه پیش از این که مناسک حج را کامل کنند، عمره مفرده به جای می‌آورند، کعبه را ترک می‌کنند و از مکه خارج می‌شوند. شگفت زده شدند و پرسیدند: ای فرزند رسول خدا دلیل این کار چیست؟ گفت: من بیعت نمی‌کنم ولی یزید جماعتی را فرستاد که در زیر لباس‌های احرام شمشیر دارند، و بر آند تا خون مرا بریزند و من نمی‌خواهم مقدسات الهی و حرم خداوند هتک حرمت شود. می‌خواهم خارج شود. بیرون رفت و کلام مشهور خود را فرمود: من از مرگ نمی‌ترسم مرگ گردنبد است و همیشه آدمی را در بردارد. هر کجا که باشید مرگ شما را در می‌یابد. پس هیچ گریز و فراری از آن نیست. مرگ با عزت زینت انسان است، چنان که حیات با خواری و پستی، شایسته انسان نیست [...].

سرانجام حسین وارد کربلا شد و در خطبه معروفش: «الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهي عنه، ليرغب المؤمن الى لقاء الله محققاً» ۳۳ کوشید تا حقیقت را برای اصحابش بیان کند. این کلام از هدف، راه و درد حسین پرده برمی‌گیرد. او از نرسیدن حق به صاحبانش و طغیان و سرکشی باطل در همه جا دردمند است. این چنین قیام کرد و این چنین به قتل و شهادت رسید و این گونه بر همگان روشن شد که آنها مردان و کودکان را می‌کشند، بدن‌ها را له می‌کنند، زنان را به اسیری می‌گیرند، خیمه‌ها را آتش می‌زنند و حتی شهدا و قربانیان را نیز از آب محروم می‌کنند و سپس مرده‌های خود را دفن می‌کنند و بدن‌های طاهر و پاک را زیر خورشید، در معرض هر خطری، رها می‌کنند.

حسین تا این اندازه، حقیقت بنی امیه را آشکار کرد و نقاب از چهره واقعی یزید برداشت و تأکید کرد که این مرد به رسالت اسلامی و ارزش‌های انسانی و هیچ چیزی پایبند نیست و من برای همین قیام کردم و پنهان را بر شما آشکار ساختم. اگر حسین نبود، یزید شناخته نمی‌شد، چرا که با بسیاری از راه‌ها و روش‌ها چهره خود را می‌پوشاند و می‌توانست در پس این نقاب‌ها اسلام را با حکمی پس از حکم و امری پس از امر و موضعی پس از موضع نابود کند؛ ولی حسین همه اینها را روشن ساخت و یزید و بنی‌امیه را رسوای امت کرد. و سپس به آنها گفت: ای مسلمانان، شما داوری کنید. این حکمران شماست که بر شما چیره است. به چهره او بنگرید. او را چگونه می‌یابید؟ آیا قبول می‌کنید که در برابر او کرنش و بیعت کنید؟

یک تن نزد حسین تنها یک نفر نبود، بلکه یک تن سلاحش بود. یک طفل در پیش او فقط یک طفل نبود، وسیله‌ای برای سوزاندن نقاب‌ها و روشن کردن حقایق بود. لشکر دشمنان به چشم خود دیدند که شب حسین، نماز و نیایش و دعا و تسبیح است و شب دشمنان، شراب و فسق و فجور و توطئه، دریافتند که جنگ حسین جنگ شریف و مقدسی است، که در گرو شخص نیست. تا این که در صبح عاشورا حسین همراهانش را به همان وصیت امیرالمؤمنین به یارانش در همه جنگ‌ها، و پیش از او رسول خدا، معلم، پیامبر و سرور آنها، وصیت کرد. روز عاشورا، هنگامی که حسین محاصره و روشن شد گریزی از مرگ نیست، باز هم جنگ را آغاز نکرد و به جنگ هم فرمان نداد. پس مردم، حاضرین و تماشا کنندگان و از پس آنها تمام امت اسلامی دریافتند که جنگ حسین، جنگی شریف است و جنگ یزید، جنگی ظالمانه. باقی نمی‌گذارد، رها نمی‌کند، کوچک و بزرگ را می‌کشد، آب را می‌بندد، زنان را به اسیری می‌گیرد، خیمه‌ها را به آتش می‌کشد و پس از آن دستور می‌دهد اجساد را له کنید. انتظار دارد که شن‌های روان صحرا، جسم حسین و اهل بیتش را بپوشاند و اثری از آنها به جای نگذارد.

این حادثه به آن شکلی که حسین آن را در پیش گرفت، حقیقت را آشکار کرد و واقعیت را نشان داد و حقیقت را برابر امت نهاد و این امت بود که از خلال این تصویر داوری کرد. امت دریافت که سکوت جایز نیست و مدارا ذلت و پستی است و کسی که در برابر حق سکوت می‌ورزد و چیزی نمی‌گوید، شیطانی لال است. امت همه اینها را فهمید و حرکت را آغاز کرد. انقلابی بعد از انقلاب، حرکتی بعد از حرکت و اعتراضی بعد از اعتراض. نهضت در لشکرگاه با زن و مرد آغاز شد، در هر شهری که قافله اسیران از آن می‌گذشت، آنگاه که مردم درباره آنان و از واقعیت امر می‌پرسیدند، زینب حقیقت را برایشان روشن می‌ساخت، فریاد سر می‌دادند و خود را سرزنش می‌کردند و برای جنگ با دشمنان قیام می‌کردند.

حرکت‌ها و سپس قیام توابین آغاز شد. پس از آن مختار بن ابی عبیدالله ثقفی و سپس گروهی از این‌جا و گروهی از آن‌جا. تا این که عباسیان آمدند و بنی‌امیه را نابود کردند. در این مدت، از کشته شدن حسین تا انقراض بنی‌امیه، شعار بلند تمام انقلابی‌ها و همه معترضین و مخالفین «یا لثارات الحسین» بود. پس انتقام، آرزو، انگیزه و محرک تمام این حرکات، حسینی بود.

چگونه حسین توانست تمام این وجدان‌های غافل و خراب را برانگیزد؟ با نمایاندن حقیقت در برابر دیدگان مردم. با راهش، با مرگش و با روشن کردن این مطلب که بنی‌امیه، این‌چنین‌اند. یزید می‌خواست اسلام را ریشه کن کند. اما پس از انقلاب حسین، یزید نیز عقب نشست، چرا که دید عزای حسینی در خانه خودش بر پا داشته شد، اطرافیانش شروع به توبیخ و ملامتش کردند. پس گفت: «خداوند ابن مرجانه را بمیراند، او در این مسأله عجله کرد». یزید مسؤولیت را بر دوش پسر مرجانه یعنی ابن زیاد گذاشت و با این کار نتوانست از اهداف امام حسین آگاه شود و تاوان این کارش را پرداخت. پس از آن و در طول تاریخ، این انقلاب از صحرا و از میان‌شن‌ها به سراسر جهان اسلام منتقل شد. سال به سال و نسل به نسل و قرن به قرن انتقال یافت تا این که امروز در پیشروی ماست و ما از آن استفاده می‌کنیم و بهره می‌بریم و هر روز از آن یک امر جدید و تصحیح جدید، موضع جدید، حرکت جدید، انقلاب جدید و عمل صالح و از خود گذشتگی کامل و مفید در راه دفع تاریکی و ظلم و راندن باطل در می‌یابیم.

امروز و هر زمانی که در برابر این تصویر جاویدان می‌ایستیم، در برابر این چراغ روشن از خون حسین، در برابر آن مناره‌ای که بر جمجمه‌های یاران حسین بناگشته است، در برابر این واقعه‌ای که خون پاک او و پسران و کودکانش منشأ ظهور آن گردیده، در برابر این منظره‌ای که در آن جانفشانی پیرمردی، چون حبیب بن مظاهر که پا به هشتاد سالگی نهاده و نوجوانی همانند قاسم بن حسن را که به سن بلوغ نرسیده است، می‌یابیم. فداکاری سفید پوست در کنار فداکاری سیاه پوست. فداکاری دوست در کنار فداکاری دشمن توبه کرده‌ای چون «زهیر بن القین» و «حر بن یزید ریاحی». ایثار و جانفشانی برازنده مردان و زنان است، فداکاری برای هر فردی می‌تواند باشد، ولی این مجموعه، و این برگزیدگان که با حسین بودند، همه وجودشان را در راه ریشه‌کنی ظلم نثار کردند و هر آن کس که تمام وجودش را در کفه ترازو بگذارد، پیروز است.

به یاد می‌آورم که روزی همراه با جمعی از برادران فلسطینی‌مان در مصر بودیم، بر سر سفره نشسته بودیم که یکی از جوانان در بین غذا خوردن برخاست و گفت: خداحافظ و حاضران پاسخ دادند: «به سلامت». هیچ صدای ناله یا خداحافظی بلند نشد، نه از زنان و نه از مردان؟ از آنان پرسیدم کجا می‌رود؟ گفتند: به جبهه. تعجب کردم، هیچ بدرقه‌ای نمی‌کنید؟ گفتند: «نه، نسل‌های خود را بهای آزادی قدس قرار داده‌ایم» و آن کسی که نسلش را، خودش را در راه آزادی امتش وقف کرده باشد، پیروز می‌گردد. این همان معیاری است که حسین به ما می‌آموزد. حسین می‌گوید: یزید هر چه بزرگ باشد، و سپاهش هر چه عظیم باشد و هر اندازه که عوام فریبی‌اش گسترده و دامنه‌دار باشد و هر اندازه که افکارش جهنمی و گسترده باشد، فداکاری را در میدان بیاور، تا همچون دسته‌های ملخ پراکنده شوند و از تو فرار کنند.

حسین نه تنها در آن صحرا بلکه در طول تاریخ در برابر ستمگران ایستاد. در آن صحرا در برابر سی هزار نفر بود، اما در تاریخ، در مقابل صدها گروه قرار داشت و ظالمین و اهل باطل را چون دسته‌های ملخ پراکنده ساخت. این تصویر روشن می‌سازد که حق پیروز خواهد شد، حق از خداوند است، و حق است که غالب خواهد شد. قرآن کریم می‌گوید: «بَلْ

نَقَذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ؛ ۳۴ بلکه حق را بر سر باطل می‌زنیم، تا آن را در هم کوبد و باطل نابود شوند» است. این منطق قرآن است.

[...] ما خواستار حق شیعیان و غیر شیعیان هستیم، خواستار حق همه محرومین و خواستار آبادی همه منطقه‌ها دفاع از حقوق انسان‌ها، از جمله اهداف اساسی ابا عبدالله الحسین است. ما خواستار حق تمامی شهروندان هستیم. لبنانی متحد و برابر می‌خواهیم که در آن عدل و عدالت حاکم باشد و همه شهروندان را به دیده احترام بنگرند. خصوصیت تاریخی لبنان، هم زیستی بزرگوارانه است. هر آواره‌ای برای خود زندگی آبرومندانه‌ای داشته و هر گروهی کرامت و عزت. وطنمان را بر این اساس بنا می‌کنیم، بر اساس برابری، شایستگی و عدالت. هر کسی که محروم باشد، بر ماست که در کنار او باشیم، حتی در قوای سه گانه، سرکشی یک قوه بر دیگری پذیرفته نیست، تجاوز یکی بر دیگری را نمی‌خواهیم. ما خواستار عدالتیم. امام حسین می‌فرماید: «الا ترون ان الحق لا يعمل به.» ای حسینیان! این مسأله چیزی نیست که من از خودم در آورده باشم. نگویید تو روحانی هستی و این مسائل ربطی به تو ندارد. امیرمؤمنان علی بن ابی طالب می‌فرماید: «همانند چهار پای در بند آفریده نشدم که همه تلاشم برای علف، و گرفتاریش رفت و آمدش است». اگر چنانچه تمامی دغدغه خاطر انسان زندگی، پر کردن شکمش و گرفتاریش باشد، علی این را چهار پا می‌خواند. نه به خدا من هم که فرزند علی هستم، آفریده نشدم تا مثل چهارپایانی باشم که تلاشش برای علف و گرفتاری او، رفت و آمدش باشد. آیا رسول خدا نفرمود: «به خداوند و روز جزا ایمان نیاورده است، کسی که شب را با شکم سیر صبح کند، در حالی که همسایه‌اش گرسنه است». بنابراین می‌گوییم: «به خداوند و روز جزا ایمان نیاورده است کسی که در بیروت با خیالی آسوده و خشنود بخوابد و همسایه‌اش در جنوب در ترس به سر برد. به خدا و روز جزا ایمان نیاورده است کسی که سرمست بخوابد و همسایه‌اش غرق غم و اندوه باشد. کسی که زیر سقف می‌خوابد و همسایه‌اش سرپناه ندارد. کسی که با تن درستی بخوابد و همسایه‌اش مریض باشد، کسی که مدرسه دارد و همسایه‌اش مدرسه ندارد. تمامی اینها از لوازم ایمان است. آیا ما شخص خاصی را می‌خواستیم؟ آن گونه که می‌خواهید اشخاص را انتخاب کنید و در آمدها را مصرف کنید ولی حق ملت، حق مظلوم، حق شهروند، حق طوایف، حق گروه‌ها، حق مناطق باید (به صاحبانش) برسد و اگر نرسید این جمله را تکرار کنیم که «الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لایتناهی عنه لیرغب المومن الی لقاء الله محقاً.» حسین معتقد است انسان در برابر ظلم نمی‌تواند صبر پیشه کند. حسین می‌فرماید: «فوالله لا اری الموت الا سعادة و الحیاء مع الظالمین الا برماً» ۳۵ عدالت و کرامت سهم همگان است، و شیعه از جمله آنهاست. (عدالت) از همه چیز برای شما بهتر است. ما در این وطن حق داریم. ما جماعت حسینی هستیم. ما در کاروان حسین می‌رویم. ما انقلابی همراه حسین هستیم. ما تاریخ را آن گونه که حسین می‌خواهد بنا می‌کنیم و آرزومندیم حرف ما فهمیده و هدف ما شناخته شود و چه مکانی بهتر است از مدرسه عاملیه؟ آیا شعار تو بر سر در ورودی، «لافتی الا علی و لا سیف الا ذوالفقار» نیست.

علی به دلیل علاقه به خون و خونریزی کسی را نمی‌کشد. او در برابر مظلوم می‌لرزید و اشک می‌ریخت و در برابر یتیم صورتش را مقابل آتش تنور می‌گرفت و می‌گفت: «ای ابوتراب بچش (مزه آتش را) این سزای کسی است که ایتام را واگذارد». این علی است که در برابر یتیم می‌لرزد. قرآن کریم می‌فرماید: **أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَخْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ؛ ۳۶** آیا آن را که روز جزا را دروغ می‌شمرد ندیدی، او همانا کسی است که یتیم را به اهانت می‌راند و مردم را به طعام دادن به بینوا وا نمی‌دارد. همانا این راه ماست. ما قائل به این راه هستیم و از خداوند می‌خواهیم که در پیمودن این راه ما را یاری رساند. امیدواریم که این عاشورای ما و این روزهای ما، روزهای زنده حسینی باشد. این چنین می‌خواست و این چنین سفارش نمود. گریستن و بر پا کردن مجالس کافی نیست. حسین به اینها نیازی ندارد. حسین شهید راه اصلاح است. «انی آرید الاصلاح فی أمة جدی ما استطعت». پس اگر در جهت اصلاح امت جدش کوشیدیم. او را یاری رسانده‌ایم و اگر سکوت کردیم یا مانع اصلاح شدیم او را وانهاده‌ایم و یزید را کمک کرده‌ایم. ای برادران! صفوف خود را انتخاب کنید. صف یزید یا صف حسین. به خدا قسم که فکر نمی‌کنم غیر از صف حسین را انتخاب کنید و جز به ندای حسین لبیک گویند. ای کاش با تو بودیم. نمی‌گویم که اکنون با تویم. روزگار فرصت نداد که در کنار تو باشیم و برای تو بمیریم، ولی روزگار ما را از این که امروز با اسلام تو باشیم باز نمی‌دارد (**).

پی‌نوشت‌ها

۱. دانش آموخته حوزه علمیه قم و پژوهشگر پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی.
۲. امام سید موسی صدر، اسلام و فرهنگ قرن بیستم، ترجمه علی حجتی کرمانی (چاپ ششم، بی نا، ۱۳۶۰) ص ۵۱ و ۵۲.

- | | | | | |
|----------|---|----|---|-----|
| ۳. همان، | ص | ۴۸ | و | ۴۹. |
| ۴. همان، | ص | ۵۲ | - | ۵۴. |
۵. مقاله‌ای به مناسبت عید سعید فطر، روزنامه لسان الحال، ص ۲۱، ۱۹۷۱/۱۱م، به نقل از: پایگاه اطلاع رسانی اینترنتی امام سید موسی صدر www.imamsadr.ir.
 ۶. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۵۵.
 ۷. همان، ج ۱۸، ص ۱۵۸.
 ۸. رعد (۱۳) آیه ۱۱.
 ۹. روم (۳۰) آیه ۴۱.
 ۱۰. آل عمران (۳) آیه ۲۶.
 ۱۱. حج (۲۲) آیه ۷۳.
 ۱۲. تفال به بدن.

۱۳. تنجیم همان اختر گویی یا نجوم احکامی است که می‌گفتند ستاره‌ها در سرنوشت زمین اثر دارند و ما می‌خواهیم این اثر را کشف کنیم. اما علم نجوم، اخترشناسی است. آنچه در روایات شیعه و اهل سنت و فقه اسلامی به شدت نهی شده همان تنجیم است، نه نجوم.

۱۴. محمد باقر مجلسی، پیشین، ج ۲۴، ص ۲۳۸.

۱۵. زید بن حارثه بنده خدیجه(س) بود. حضرت خدیجه او را به پیامبر داد و پیامبر هم او را آزاد کرد. اما زید نزد پیامبر ماند و بر خلاف خواست پدرش به قبیله‌اش باز نگشت. پس از مدتی پیامبر زید را به ازدواج دختر عمه‌اش که هم از ثروت برخوردار بود و هم از منزلت والا، در آورد. این ازدواج به طلاق انجامید. سپس پیامبر خود با زینب دختر عمه‌اش ازدواج کرد. این عمل پیامبر برای دو چیز صورت گرفت. نخست این که می‌خواست نشان دهد که فرزند خوانده حکم فرزند را ندارد (درست بر خلاف تفکر جاهلی)؛ دوم این که هویت فرزند خوانده باید مورد توجه قرار گیرد.

۱۶. الجاثیه (۴۵) آیه ۲۳.

۱۷. ماعون (۱۰۷) آیه ۱ - ۳.

۱۸. این سخنرانی که به فارسی منتشر نشده است، در نهمین همایش «الفکر الاسلامی» در الجزایر در تاریخ پانزدهم رجب سال ۱۳۹۵ ایراد شده است. ناشر، نام این سخنرانی را «العدالة الاقتصادية والاجتماعية في الاسلام و اوضاع الامة الاسلامية اليوم» گذاشته است، ترجمه مرتضی اخوان.

۱۹. حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

۲۰. مصاحبه امام سید موسی صدر با روزنامه الدستور، پس از آن که به عنوان رئیس مجلس اعلای اسلامی شیعه انتخاب شد. (۱۹۶۹/۶/۸) هم اینک در: امام موسی صدر، نای و نی (در قلمرو اندیشه امام موسی صدر - ۱) به اهتمام و ترجمه علی حجتی کرمانی (تهران: مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی امام موسی صدر، ۱۳۸۳).

۲۱. بقره (۲) آیه ۲۲۸.

۲۲. نساء (۴) آیه ۳۴.

۲۳. زهرا(س) فصلی از کتاب رسالت، مقدمه امام سید موسی صدر بر کتاب فاطمه زهرا(س) و ترفی غمد، نوشته سلیمان کتانی، این متن افزون بر این که در پایگاه اطلاع رسانی اینترنتی امام موسی وجود دارد در اثر تازه انتشار زیر نیز آمده است: امام موسی صدر، نای و نی (در قلمرو اندیشه امام موسی صدر - ۱)، پیشین.

۲۴. گفت و گوی خانم حنان معلوف از روزنامه النهار با امام موسی صدر در منزل وی واقع در صور که آن را در تاریخ ۲۷ نisan ۱۹۶۹ منتشر کرد. این گفت و شنود با عنوان «دیدار با امام موسی صدر» به فارسی ترجمه شده و در پایگاه اطلاع رسانی اینترنتی امام موسی صدر موجود است.

۲۵. سخنرانی امام موسی صدر در مراسم گرامی داشت چهلمین روز درگذشت دکتر علی شریعتی، ۲۴ مرداد ۱۳۵۶، بیروت، سالن مؤسسه، فرهنگی اجتماعات عاملیه بیروت، ترجمه حمید رضا شریعتمداری، این جلسه تاریخی، که صدها

تن از مبارزان مسلمان لبنانی، ایرانی، جهان عرب، و ده‌ها تن از نمایندگان جبهه‌های آزادی بخش، از جمله یاسر عرفات در آن شرکت جستند، واکنش شدید رژیم پهلوی، اسرائیل، احزاب مسیحی دست راستی، و برخی لایه‌های سنتی روحانیت شیعه را به همراه داشت، و نهایتاً به لغو تابعیت ایرانی امام سید موسی صدر از سوی رژیم پهلوی منجر گردید. صدر با برگزاری این مراسم چهار هدف مهم را دنبال می‌کرد: تجلیل از یکی از احیاگران تفکر دینی، که نقشی اساسی در بازگشت نسل جوان به دامن اسلام ایفا نمود؛ تسلی دادن به خانواده‌های مظلوم در دیار غربت، که از سوی رژیم پهلوی و برخی اطراف دیگر شدیداً تحت فشار قرار داشتند؛ ممانعت از تعمیق شکاف میان نسل جوان و روحانیت، که از برخی برخوردها سرخورده شده بودند؛ زمینه سازی اتصال جنبش شیعیان لبنان به انقلاب اسلامی ایران! متن منتشر نشده مذکور توسط آقای دکتر صادق طباطبایی برای نگارنده ارسال شده است.

۲۶. مصاحبه امام سید موسی صدر با روزنامه الدستور پس از انتخاب وی به ریاست مجلس اعلای اسلامی شیعه (۱۹۶۹/۶/۸).

۲۷. گفت و گوی خانم حنان معلوف از روزنامه النهار با امام سید موسی صدر، پیشین.

۲۸. همان.

۲۹. روم (۳۰) آیه ۳۰.
۳۰. مصاحبه امام سید موسی صدر با روزنامه الدستور، پیشین.
۳۱. «لزم تشکیلات»، سخنرانی امام سید موسی صدر در سال ۱۳۴۶ شمسی در دارالتبلیغ قم.
۳۲. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۲، ص ۹۹. «من دو چیز گرانبه در میان شما به امانت می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم. تا هنگامی که به این دو چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از یکدیگر جدا نمی‌گردند، تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.
۳۳. همان، ج ۴۴، ص ۱۹۹.
۳۴. انبیا (۲۱) آیه ۱۸.
۳۵. محمدباقر مجلسی، پیشین، ص ۱۹۲. «به خدا سوگند که مرگ را جز سعادت و زندگی با ستم پیشگان را جز ملالت نمی‌دانم.»
۳۶. ماعون (۱۰۷) آیه ۱ - ۲.

(*) متن کامل این بحث با عنوان هفت بتی که پیامبر شکست برای نخستین بار در سایت بازتاب منتشر شد. برای مطالعه کامل آن بنگرید به پایگاه اطلاع رسانی اینترنتی امام موسی صدر.

(**) سخنرانی امام سید موسی صدر به مناسبت ایام محرم. سخنرانی مذکور با عنوان «سفرشهادت» در پایگاه اطلاع رسانی اینترنتی امام موسی صدر منتشر شده است.